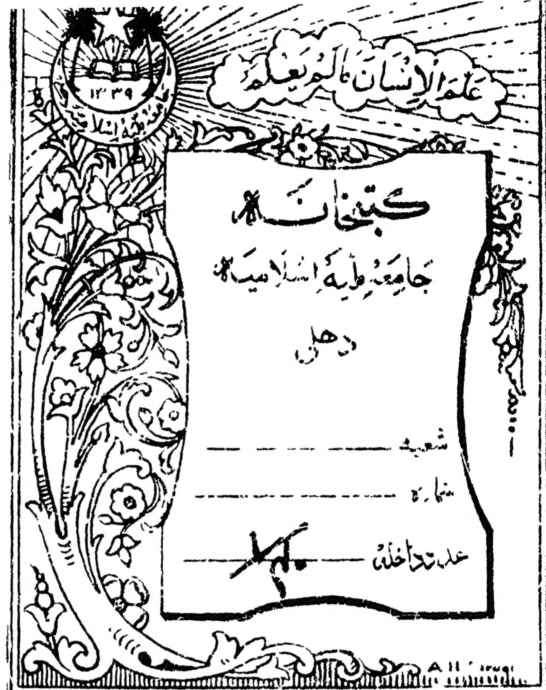


علم الانسان ما لم یعلم
١٣٣٩
جامعہ ملیہ اسلامیہ
کتب خانہ
جامعہ ملیہ اسلامیہ
دہلی
شعبہ
شمارہ
عدد داخلہ

راگ درپن

ترجمہ

فقیر اللہ فقیر سیف خان گوالیاری

(سنہ ۱۰۷۳ھ)







بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بیقیاس مر آفریدگاری را سزد
که از حمد و سپاس بیرون است و نعت
و محمدت مر پیغامبری را شاید که وصف او
بگفت در نیاید پس من هیچ مدان کجا مجال
زبان را کجا یارا که بیرون دکار حقیقت واجب تواند
گفت مگر بر زبان خموشی اندر که لفظ آید
این زبان نه از زبان قال من است بلی زبانی
زبان حال من است و کدام نیز در کر نعت
ت پیغمبران احمد مصطفی محمد مجتبی صلی الله
علیه وسلم بگویم کسی که در شان او حق تعالی
فرماید لولاک لما خلقت الافلاک
نه در ما گنجد اسرار الهی نه دریا گنجد اندر کوزه
ماهی نه دانا نه خبر دارد نه او باشد که جر با نیز
کور آمد چو نقاش پس همان بهتر که از این خیال با

محال دست باز داشتن [illegible] و بنابر این در این
رساله ده باب مقرر نموده شد باب اول
در سبب تالیف باب دوم در دانستن
راگ ها باب سوم در نقش هر موسم که در آن
موسم کدام راگ و راگنی خوانند و حرفهای
که منع کرده اند که در ادا النصف [illegible] باید
و کن و اگر [illegible] تعیین اوقات که راگها
باب چهارم در دانستن [illegible] و تقسیم نغمات
که در نغمه ها بسته اند باب پنجم در دانستن [illegible]
و نایک و نایکه و شکلی باب ششم
در دانستن عیوب گوینده باب هفتم
در شناختن آوازها و رویت حنجرها باب
هشتم در دانستن استاد کامل باب نهم
دانستن برنده و فایده مرتب نمودن باب
دهم در باب [illegible] در باب گوینده ها و

سازنده‌ها که در زمان ما بودند و هستند

باب اول احقر موجودات فقیرالله عجز

عرض ارباب حال و قال میرساند که در سنه

۱۰۷۳ بنظر فقیر کتاب کهنه در آمد که در

عهد مصنف نوشته بودند مانکتوهل نام

در ایام حکومت راجه مانسنگه مرزبان

گوالیار که در علم موسیقی مستغنی الوصف است

و اول کسی که دهرپد بسته او است و در

معاصران خود که راجه با آنها مباحثه علم

موسیقی میکرد چند کس بوده بالادست بودند

مثل نایک بهنو و نایک بخشو و نایک

پانڈوی که از دیار تلنگ بجهت غسل گنگ

آمده بود و محمود لوهنگ و کرن نایک

معلم را گوپند چون گوپندهای که بالا مسطور

شد جمع شدند بخاطر راجه خطور کرد مشکل

باز بعد از فزون دو هورا بعضی نایکان
یکجا دست بهم دهند بهتر الفت نکهت
و کیفیت راگها را مفصلاً و مشروحاً باید
نوشت تا بر طالب مشکل نماند چون سبب
راگ و راگنی و پسرها را مفصلاً نوشته
بنام راجه کتابی تصنیف کرده شد که بالا مسطور
شد چون اتفاق نسخه که اعتماد را شاید
فقیر آنرا ترجمه نمودن دیگر ضروریات
سنگیت که گویند کانرا احتیاج به پیرل
بهرت سنگیت و سنگیت درپن و
سنگیت رتناکر نماند و آنچه درین جزو
زمان بران احتیاج پیدا شود در رساله مختصری
شد بنا بران نام این را راگ درپن کرده ایم ... و درین آینه
زیرا که در آئینه اندک که دنیا با نها مشتمل
گردد و وقت خواندن راگها و شنیدن

آنچه نوشته شده در چند راگ از ردی
سرت سرلی و چند رادلی نوشته دیگر
در جاهای منتظر در شاید که همه را آنها را می نو
و دهست و سازندهای خوب درست
ببم بمیند هند که خود مشخص نموده نگارد
اگر بیکم شد انشاء الله العزیز خواهد نوشت
باب دوم در دانستن راگها بدین تفصیل
در مانکتوهل نوشته اند سوده راگها
بهیرون سنپورن برانکال مالکوس
هندول در فصل بسنت وقت صبح
در روسیر و روزدر و آد بهت باید
سرود دیپک سنپوران سرکی راگ سنپورن
در دو بیرس باید سرود و پهر کرام زنب
گر نیکم وقت سانجال میگهه پهر کرام
در فصل راگها را بشش قسم تقسیم نموده اند

شود و سنکیر سا لتهالت سنپوران کنا قو
زار قو و ستوو عبارت از شش سُر است
کر ترکیب یافت و سنکیر عبارت از راگنی
و بیشتر های راگها است و سالنک ز لحنه
بچند زیاده دانایان این فن بیشتر اند
در الحال پیش از ما هر که گذشت فهم و جودت
طبع چند راگ را ایجاد کرده راگی نه کرده
آنرا نامی هند سالنک خوانند و سنپوران
راگی را گویند که دران هفت سُر یا هم آید
و کهاڑو آنکه از شش سُر اشتمال یابد و
عدا و نه پنج اوڈو از پنج کمتر اشتمال نه
پذیرد راگنی بمعنی زن و بیشتر بمعنی پسر
هر راگ را پنج راگنی و هشت پسر است
مگر بیری راگ که شش راگنی و نه پسر دارد
دوم سنکیر بدین تفصیل راگنیهای بسیم دن

چون سر آمد راگها اوستادان بهیرون
را قرار داده اند و برخی سریراگ را گویند
اوّل از بهیرون نوشته میشود بنگالی
بهیروی سیندهوی بلاولی دیسکار
باید سرود بن کی اسیتهی کی
بنگال سیندهوی ایام خوشی و وقت صبح
باید سرود پنجم درو بر درود داد
رتی فصل کر بلیم اول بهیر روز گلرنج آرام
باید سرود مده هرکه دنیا همه لذت
سیندهوی بر انگال در و بهیرس باید سرود
بلاول بر انگال ماه هو پنج راگنی و
پنج بهیرون تمام شد اکنون راگنی دیگر
مالکوس می نگارد برین ترتیب راگنیها
گوند کری کند ماری سیتهری اندهیا
دهناسری اود دنیتر ها مار و می باید

یعنی صبح ۱۲

۲۲

بربل سنانک چندر کوش بهور نندان
کهوکهو راگنی دیستر مانی هندول راگنی
تلنگی دیوگری او دو چهار پسر دارد. باید
شنید باسنتی سندوری ابهاری
پسر با منکل چندربنبهه سوبهانک
شنید سر بهاتن سمپورن پراتهی بانه
پسر دو ویر دهن بسنت بهنو پوربی
صبح باید سرود سپود راگنی دیستر باید
کاسودان کهرج گرام وقت شام غروب افتاب
باید سرود پسر تودی سپورن
از شنیدن آن فرحت دل حاصل شود کورج
که کوچ ی باشد درو سنکار سر وقت صبح
باید سرود کا ابسپلی پسر ها کول کسنبهه
رام کسنتل کالنک هل جنسه که
ها کل راگنی دو پسر های سپیراک راگنی بیوار

سنپورن در دو سنگی ز رس باید سرود کرنا آستی
سا بهیری گوری در ... پر رس چهار گری روز
مانده باید سرود رام گری یعنی رام کلی سنپورن
همه وقت باید سرود سـنـبد هوی سنپورن در هیچ
رسها باید سرود بشره سنده هو ما لو وقت
سا بنگال گوند سنپورن پر انگال
کن با اکر بکت کلیان سنپورن سا بنگال
باید سرود گونه اکت راگی و بنشرهای سبهم
راگیها ملار وقت صبح باید سرود سورتهی
سنپورن سا بنگالا رسا وری سنپورن
در دو گرنا رس باید سرود کا ایک سا ملف تالی
پنرهی نشتا راین سنپورن برکها کال
کانهرا وقت غروب آفتاب سارنگ سنپورن
بعد از دو پهر روز باید خواند کیدارا سنپورن
وقت نیم شب باید سرود گوند کو نتر ملار

جانده سنگر ایمن شود و شرح

باید خواند چون سمت از کانده آغاز نمود دکم

کدام را که یکی شود تا را کل صورت گیرد جا سرا

از کانده ابتدا نمود شد عارفان این علم

کانده را پنج قسم منقسم نموده اند سوده کانده

چون کانده را با سری قسم نموده خوانند

با بسری گویند و کانده را که با [illegible]

آنرا [illegible] باشد و فرزند [illegible]

ملحق [illegible] ابتدا [illegible] گویند چون کانده

را باد هو بسری و [illegible] اشتک یکجا خوانند

آنرا [illegible] باشد که تا و کاموده را پنج قسم

قرار داده اند گویند که اول را یکی قسم نموده

خوانند کاموده شود جدا از آنکه کامود را با سوده

مخلوط نموده سرا ابتدا شود کامود تا سه

کامود را که با کلیان ملحق کنند کلیان نموده

کامود گویند و سادونت را که با کامود ضم نمایند
آنرا سادونت کامود نامند کامود که با کلنک
راگ یکجا کرده خوانند کلنک کامود گویند مالسری
دهنتسری و کیدارا و سنکرابهرن را که یکجا کرده
بخوانند مالسری شود سمپورن هر دو تایم
سرود اینکه بالا نوشته شد که مالسری در فن لا
راگ را یکجا کنند تا مالسری شود جیت اسنت
در یک سر خالص مالسری اسم میباشد میانام
مالسری شد گوری و بارادی جیت سری را یکجا
بخوانیم نموده سیرا بند دهناسری شود دهول را
بیراری و لیکار را یکجا کرده بخوانند آنرا
جیت سری گویند سمپورن بیراری را که به
جیت سری ضم کنند آنرا دهول سری
نامند سهیم بلاسی و للت دریوار را که
یکجا کرده بخوانند آنرا رام کلی گویند گوند

واداسم

داده اند گوری را با هم مخلوط نموده گوری سنکلی

نامند سیوران وقت صباح بنگال و [illegible] را با هم

گویند دیسی و توڑی و للت را که یکجا کنند

بسر اسپند آمیزاد سنکلی نامند گوجری و اساوری

را که مخلوط نموده خوانند گوند کلی گویند این را

گو هیرا نیز اول خوانده توڑی و اساوری و سیام

دیهول و کنداره و میرزوری را که با هم ... نمایند

آمرا گهه ... سار نامند کیدارا و کتیان و کانهرا

و چیتو نیری و سیام را که با هم ملحق سازند آنرا

... اشتانک ... و بید اساوری بهیرویی

دیولید و چهار کلیجی نمونه بسر اسپند خوانند

نامند شش را نه قسم بدین طریق قرار داده اند

با لیسری پوربا مده ماشت را که یکجا نموده خوانند

سوده شش گویند سیوران وقت شب

باید سرود جمل شش را با کلیان خوانند شش

نامند گاه نهره را که با شش شامل کنند بیت گاه نهره شود

کیدارا که با شش ملحق سازند شش کیدار گویند

سپهر چون با همیر یکجا کنند همیر شش نامند

شش را که با علارت شامل سه از [illegible] شش ملار هوا

کاموده را که با شش ضم کنند کاموده شش گویند

چون با ساز یک ملحق سازند شش ساز یک

با همیر مخلوط کنند همیر شش گویند سپهر را

را تکال با همیر و سوای نه باشد کیان نموده

اندامیست لفکد [illegible] هوای سپهر اری

[illegible] ابهران با هم ضم [illegible] شش نارا [illegible] هند

کنبهاری لور با لوذی که با هم ضم شود [illegible]

شش خوانند [illegible] بسیری کلیان

کاموده کیدارا همیر گاه نهره نه باشد یکجا کرده

آنرا نات گرشهه گویند این [illegible] خوانند

سری را که [illegible] شش هر سه را که شامل نغمه خوانند

شش نا [illegible]

از

آن را اگر نشود بهاری گویند کوری سپهاک
السنه اسم بهرو را که یکجا کنند سرستی نامند گوری
مالوه را چون باهم ضم کنند تی بیند پوربی کونده
سنوری هنگام خوشحالی باید سرود بهار هم
روز وقت اوست چیست بهاری مارو و ادیچو تیسیم
السرو و بهاری را باهم یکجا شوند متوهمس شود
پوربی کوری سیام را که یکجی نمود بسر اینده
فرو دست گویند این را امیر خسرو علیه الرحمه
بسته تروان بهاری مارو چون با هم یکجا شوند
... بری خوانند و مالسری را که با هم ضم
سازند مده مانت گویند او وقت سرانگها
باید خواند نشت تا این چیست سری سنکرابهرن
... با ضم نموده خوانند تتر بستی نامند ملاو کیدارا
هر دو را که یکجی ضم نموده بسراینده سنکرابهرن
گویند این را غنهاذ بو خوانده چیست بهار کیدارا

که یکجا شود لنگ . همین گویند این را هشتو
خوانده دیوار یبورلی گوری گوند اینجا نموده
بسرایند یورلی ثامنند مالسری ملار که باهم
ملحق شوند تیبهاولی خوانند این را سه تاوا
سرایند دیبی آساوری کهنت را که یکجا کرده
خوانند اثر کها و لی شود بسکیالته قری نهونی
که باهم ضم نموده بسرایند تیبرازی گویند
تنیوران این را از نزهت اول خوانده اند
ازانجا پیدا شده مارو و هول دیهاسری
کتبهاری از چیار . . اکنند کهنت نامند
بهیرون کانهرا نیز اک سارنک را که باهم
ضم نمایند آنرا اشتنک گویند سوهو را که با
ملار و کیدار الملحق سازند ناک دهن جوا
این را نوشته اند که دیر ناک لوکنجی سرایند
دیسکهی کلیان گوجری سیام را که یکجا ملحق

سازندا بهیروں گویند - جنگال که بیه خوانند آنبا را

اول کانه   اندره سنگرا بهرن سورشی اوّا زراکه

باهم ضم کنند از ادیهش مشکل باشند نیک نال

که چیزها بجسم کنند ها رهبیر دی را که یکجا بستند

سورشی گویند سر ایک ها لوه که باهم ملحق شود

اج ہست باشند این رایشی بهر نغمه نارد

سرا شیده تنک شود کنند ها ر مالسری بسیم

پهاسے که یکجا کنند آنرا سپیس شوده خوانند.

دهول گونند راکه باآهم بجا کنند شوهنسی باشند

تودی آسا را که   باهم ضم باشند دیسی

کو رند و کرنا رس باید شود باهم وقت بسر اند

سارنک بورلی سوده که یکجا شود و بوکری باشند

این یاد بوتره خوانند از کلیان بهاکرا کانهره

راکه یکجا کنند کلاهها را گویند از آن را باهم سهر نغمه خوانند

سنکرا بهرن سری راگ مالسری راکه یکجا کرده

ترنم نمایند آنرا سری روپ نامند بلاول پوربی

کیدارا و پوربی مارو هو هر پنج را که ملحق شوند خوانند

گلکنت گویند در فصل سرد رسد درد ار دنار سی

باید شود درام کلی سیام گند مار مشکل را که باهم

یکجا کرده بسرایند کوجری گویند جیتسی و گوری و

سری روپ و میراری که بایکدیگر ضم سازند آنرا

بحنبرا نامند هشت ناراین کانهره ملار که باهم

یکجا کنند آنرا کلابی گویند للت بلاول بهیرو

پنجم پوریا که یکجا شود نهت دل راگ خوانند آنچه

بهرت نه نوشته اینست هر چه راگ است و

راگنی مخلوط شده از هر شش در این خوانند

یکیک راگ را خوانده دیپک را بار هنتی زن

مهادیو بسته بسته اوست کلیان کامود

را که یکجا نموده سرایند بیلهه راگ کرد درام کلی

کوجری دیو کلی پنجم بنگال لم یکجا شوند

بهولا کو بیند و ده سنگرا . سا کانهره و ملار که ضم نموده

باهم . بیند لیشا لکه نامند گوری نک شش

که یکجا استود سری را کت گو بیند سارنگ شش ملار

ملاول دیوگری که باهم مخلوط نمایند انرا بسنت نامند

نغمه هرن سورتهی ملاول که باهم یکجا کردند آنرا شنکر نما

خوانند ایشان را نوشته اند کیسی گویند انرا بجز بهادیو

ملاول سارنگ که یکجا ضم شوند آنرا ملاولی گویند

سورائی سورتهی را که یکجا کرده بسر ابندان آن را

کامود ای خوانند کلیان گویند امّا ملاول را که یکجا ضم

نمایند آنرا ایمن نامند ... را کلیان ایمن را که

یکجا کنند همیر گویند این را گوری نا تهیراوا خوانند

سند هو آسا دری بهیرون دیوگری را که یکجا کنند

گند ها ر خوانند سنیو ان مالسری کنبهاری کانرسی

را که باهم ضم نمایند دیر ... گویند دهناسری گور

را که باهم یکجا کنند لب بهاری نامند ... را کنیش ...

نت نار این ملار سر ... ریده بن راکه باهم ضم
نمایند آنرا مدره متهن ... دهوی خوانند ... کانهره
خوانده للت بهیهاس بسنت دیسکار هندول
راکه یکجا نموده سرایند آنرا اکرم تخیم کویند للت
بسنت را که باهم ضم نمایند بنجم نامند نت بهیر
بهیرراکه باهم ملحق سازند کور راکه ... اصل از
کجرات برآمده کیدارا کوری سیام که یکجا شود
بهاکرا نامند ... سانکال باید سرود ... نوکی
ملار چون باهم ملحق کنند ... سارنک کویند
دیوکری سوده راکه ... نموده سرایند سارنگ
نامند ملاول با کیسری که یکجا کرده بخوانند
شود تنه هنس سند هوکه باهم مخلوط نموده ترنم
نمایند سیورنی کویند این رازت ... کاه
اول خوانده اساوری ... سیورنی را که یکجا کنند
سند هودی نامند ... دیت کهمه کانهره

سرپرک کلیان یا یکی م نمایند آنرا امرواکونید

کی کلہ ابہرہ شود انچو باہم ضم شود چنانچہ زرد جو

داہک آنرا اکلا بربین نامند این رنمارد سہ

ابہن کن کلی کلیان را کہ باہم ملحق کنند آنرا

بہوپالی گویند للت دہناسری دہول سری

[illegible] م مخلوط شوند تودی نامند شودہ سیام

بہیرون کہ یکجا باہم ضم کنند بہیرونی گویند

بیت و سری کہ یکجا کردہ خوانند دیپادلی

شود این را اجر سپ بستہ نشک تودی

ویکندلی رکہ باہم [illegible] دردہ بسر ایند آنرا اہیروی

اک گویند بیراری گویند گوجری را کہ باہم ملحق

ساختہ نرم نمایند آنرا انکالی نامند دیپ

سہیہ باس نجم کہ باہم ضم کنند للت شود نت

سارنگ [illegible] را کہ با [illegible] برابر کردہ خوانند ملار

گویند نت کیندارا [illegible] نرہ کامود [illegible]

شودہ ام

کرده را که یکجا کرده بسر [illegible] را آنرا [illegible] نامند

سپورن [illegible] پر الکال بسرایند تا اتحاد [illegible]

که آنرا ترجمه نموده‌ام نظر اخود در آمد سوای این چند [illegible]

۱ و راک که می خوانند آنرا الزراک ساکو و راکب بر کالکر

در رساله سید [illegible] نوشته شده و سوای این امیر خسرو

قدس الله سره و شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی قدس

الله تعالی سره العزیز و سلطان حسین شرقی و غیره

استادان بسته اند آنرا بر می نگارد میر علی [illegible]

از جمله راکها دوازده راک را ترتیب نموده آنرا نام

نهاده بدین ترتیب [illegible] هالسری و دوده

ضم نموده موافق نام کرده و دولوالی [illegible] گویند

در توذی پنجگاه و مجیر [illegible] یکجا کرده

مجیر نام نهاده بورلی را عشم گویند و از مقامات

فارسی [illegible] داخل کرده است [illegible] را از [illegible]

نام گذاشته در فارسی [illegible] آنکه [illegible] را غزال

[illegible]

گویند در تازی و مارگ و دیسی گیت راگ بگیت
در اینجا تفاوت نیست غیر از لفظ راگ
راگی نیست که در فارسی و هندی یکی باشد
آری بعضی راگها هستند که در دیسی و مارگ
میان آنها تفاوت نیست اول سمش راگ
دیگر کلیان و دیگر ازین کهه گوجری گویند
سورتهی سند هو بهند هوی مدنت
وتفت نثر ازین سهو اینجا دستی منکل
بهیرویی مارو منکال شاید چندی دیگر هم
باشد که گوره راغ نام کرده چون فرغانه
که از مقامات فرس است داخل کرده در
سازهای نواز هنده نیز نموده عشاق
انتخب کذاشته در گویند سلاول و گوره سارنگ
و از مقامات فرس است منخس ساخته سرپرده
نام نهاده در کدام چند راگ با هم مخلوط

کرده چنانچه بالا تحریر یافت از اول نسخه دوراه
نیز آهنگی ضم نموده فرود است سم گذاشته یمنی
لی ریز ضم نموده آنرا یمنی گویند پوربی بهبهاس
کهده کن کلی و از مقامات فرس عراق دران
داخل کرده ساز گیری نام کرده در ببیکار باخرز
که از مقامات فرس است ضم نموده آنرا باخرز
لقب گذاشته در کلیان لی ریز لطلب نبی
ساخته ضم لقب کرده محتجی نام به که در ساز گری
و باخرز و عشاق و موافق دیپ چهار راک
جدا کار کرده تا دیگر راک مقام بطریق اتفاق
ضم نموده در دیگر راکها چندان کار نکرده
بجز آنکه مقامی مخلوط نموده و نامی گذاشته
دیگر از چهار راکهای میر یمنی است
و سنتوه را اینجا کرده هائی که سلطان حسین
شرقی رحمة الله درآن راکها ضم نموده اختراع

کرده

کرده نامها بر نهاده ۶۳ عدد راگنت بدین تفصیل
دوازده سیام برابر نهاد ثابت ساخته گورا سیام
سیام ملار بهپولی سیام کهمبه سیام سوهو سیام
پوربی سیام سمپورن سیام رام بیلم سیام
بسنتهه سیام سیام بیراری سمپورن سیام کوداستی
گوند سیام الوچنی هر سیامی که دران نام راگنی
ملحق ساخته اجزا با او ضم نموده بدین لقب ملقب
کرده دیگر کوداستی سوگرائی گوند پوریا سنکراهر
کاهر با هم ضم نموده این نام نداشته دیگر
چهار تودی اختراع نموده بدین تفصیل در
تودی رام کلی و مالسری داخل کرده راما تودی
اسم نداشته در جونپوری تودی مالسری و
موافق در رسولی تودی ملتانی و دهناسری بهلیمی
تودی اسنکام تجسیم بر نحاطر خود اکر جیات رفاقت
کرد تحقیق نموده برتی نگارد دیگر در اینها در جونپور

توڈی بسم نموده آنرا بونپوری آسادری نام
نهاده در بسنتهه جونپوری توڈی ملحق نا شستـ
آنرا جونپوری بسنتهه گویند شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی قدس سره العزیز از کمل اولیا بوده مرید
شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی
قدس الله تعالی سره احوال سعادت منوال ایشان
در باستانی نامها منقول در دهناسری مالسری را
مخلوط ساخته آنرا ملتانی دهناسری گویند نایک
بخشو غریق رحمت ستر راگ اختراع نموده در
توڈی دیسکار را اضافه کرده بهادری نام نهاده
بنام سلطان بهادر گجراتی دیگر کانهره اختراع
نموده دران سیام و کهمباچی داخل کرده
دیگر کلیان اختراع کرده چون هنگام تحریر
بخاطر نبود انشاء الله حالی تحقیق نموده نوشته
خواهد شد این کلیان و کانهره را نایکی کلیان

نهاده
سه

و کانهره خواستند دیگر میان تانسین جومد در ملار کانهره
را ضم نموده بود در کانهره کلیان را در ساوری دیوگنده
برا کانهره را در باری کانهره نام نهاده چون بعد از
رسیدن بحضور عرش آشیانی اختراع نموده بود را
نامی نهاده بود پوریا دهناسری معلوم نیست که از
اوستادان کدام نایکی بسته لیکن نایب بخشو میان
تانسین و باز بهادر که مرزبان مالوه بود و در نغمه سرای
بی همتا و جمیع اوستادان این تصانیف نیکو دارند در
دهناسری پوریا را برای ضم نموده این نام نهاده اند
برای اینکه هنگام هویدا باد هر راگی که در راگی دیگر ضم نمایند
ذکر اصل آن راگ در هنگام سرائیدن اول می آید آخرا
آن [illegible] گویند مثل شیام رام چون شیام اول می آید
در راگی که در آن راگ داخل شده اول آید او را مثل پوریا
دهناسری نامند چون پوریا اول می آید و دهناسر
بعد این کلیه بسته دیگر از [illegible] تصنیف [illegible] شده از درها

مثلا در پوربی بسته و سنگام سرایدن توڈی پیا کی

دیگر اول بیاید بعد ازان پوربی اوستادان قرار داده

اند که اول توڈی باید گفت هر چند توڈی در شبهه هیچ

اول باشد دیگر در هر صنف شعر جای قافیه از بهر یک

کی لفظ بیاید باید قافیه بست جا نیز داشته اند دیگر

ثلث پنجم است در پنجم ثلث را هم د ... درینجا هم

نهاده اند دیگر پنج است در مارو و دهنا سری

داخل کرده اند همیشه باید سرود دیگر ازان آسا ... وری

در آساوری ازانها را مخلوط نموده اند دیگر چیست کلیان

در کلیان چیست سری را ضم نموده اند از بهر آنکه ... هم را کلیا

بسیار ست مثل گوڑ سارنگ کهمباچی تهت ...

ملتانی توڈی مانجهه چیتی گوری جهمیانا ... آخر

روز باید سرود و جهبری ... ستی سا بنگال

بسر آید و راهین کلیان ایمن و اول ایمن که ازین سارنگ

کهیم کلیان پوریا ملکهاری کهانڈ و موهن چهبان

عا/۱

غارا سیام سنپورن وقت سابنکال یاودی
وقت سابنکال گور آجز اذرا. بهریا اودو
وقت سابنکال سالنکهات وقت غروب
آفتاب ترک نمودی دران از مقامات فرسی
عراق داخل میشود حسینی نودی درین دوگاه حسینی
ضم میشود سادلی ماشا هی کلیان راجه بان بیداگیار
بسته دیسکار گوری بهباس که با هم مخلوط سازند
تمر وقت شود سنپورن سابنکال باید سرود . . . ی
کهبهاولی جیت سری اهیری تلنگ بیراری
که با هم ضم کنند کابرکوری گویند این نادر دیار
بدایت خوانند مالی گورا دهناسری پوریا بهولا
هنادری که یکجا مخلوط نمایند مالی گورا
مانند نودی که از سالنک سنت در اور گو بهنال
اینها را که با هم یکجا کرده خوانند دیسکار سنپورن
وقت دو پهر روز در شتر رسیت باید خواند

هندول بسنته صحافتی نجب کهت راک مارو
سارنک ساونی که باهم یکجا کرده بسرا ینده کای بیا
کردد تقدیر هم چند راک باز نقسم بسنته در جیت سر
هندول کیدارا ضم نموده آنرا جیت بسنته نام
نهادم جیت سری کلیان پوریا دهنا سری بسنته
یکجا نموده آنرا بی سند هوی اسم کردم کوذ اتی کور
سارنک بهاکر اسو هو بلاول دیوگری بنت باهم
مخلوط ساخته انرا اسندراونی نام کذاشته اذانه
وکیدارا یکجا کرده آنرا اذان کیدارا لقب کردم
اما اینقدر باید دانست که اگر کسی خواهد چند
راک یکجا کرده راکی بر بندد می باید همه را آنکه را
همچو باهم مخلوط نماید چنانچه کسی چند تار رنگا رنگ
یکجا کرده تا بداده ریسمان سازد اگر راکها لی هم باید
ازان راک نمیشود که بران اسمی توان کذاشت آنرا
راک کرکوسنه دلیل برین راکهائی که اوستادان بسته اند

دیگر بخوانند

و میخوانند مبرهن است بر رای مهر انجلای مطالعه کنندگان
مخفی نماند که آنچه از ما نگفته هل و راگ ها کرده است بر آنکس
ترجمه نموده ترجمی بیش نیست آنچه از راه دریافت بانحصر
خود نوشتیم در ان هیچ بخاطر عزیزان برسد از راه عفو
قلم نمایند بر ضمیر منیر اذکیا روشن است که علم موسیقی
مشکلترین علم است بو سینا بهر علم که رسیدی
آموختی و دقیقی مر داشت اما علم که چون سر یاضی از
که حسنه و اعظم از موسیقی است انزاف بعجز نفس
نمنست به علم است اما هر دو کوپس این ذره
سرگردان بادیه حیرت و ما بجا نرا چه یارا و کدام
بیرزه دریں علم شکرف از خود چیزی نویسد و بران مصر
باشد که سنا اهم چیزی میدانم دانسته شد که هیچ
ندانسته ایم ما در دانستن موسم و
تعیین هر موسم که دران کدام راگ و راگنی و غیره
خوانند و حرفهای که منع کرده اند در اول بضبط نیاید

و گن و اکن و تعیین اوقات گرامها در هر موسم
و وقت بر مطالعه کنندگان و طالبان پوشیده
نماند پیشینیان که بارث از دیوتیها باشند که
مخترع این علم اند سال را شش فصل قرار داده هر
دو ماه را یک فصل شمرده راگ هم برای همین
مقرر نموده اند که در هر فصل یک راگ مع راگنی
و پسرهای او خوانده شود و فصل در هر وقت
راگ کرام قرار داده اند و پیشتر دیوتها و
متوسطین که نایکان باشند چون بیجو
گوپال همین قسم میکردند آن زمان راگ هرگاه
سرائیدند شنوندگان اثری بخشید الحال
که آن قواعد از پا افتاد اثر کمتری بخشد الا ال
هم طالبان این علم چنین کنند ببینند که ده
اثر زیاده خواهد بخشید از بنا بحضور اهل الله
بخوانند خواه نیک خواه بد و بر الثبات وقت

نخوست

خوش شود آنکه حساب شش گذر آگفته اند
کسانی که یزدان پرستی کنند مرتو را زدو آب
سند پیغمبری اندر آتین و یزدان بسب در رحم ید دلاد
هر فصل پنج به شیر بر انیم که از یک آن ساز گاه ما بر انیم
یک و بید خورد و کلان هر که بشنود و فت ار
خوش شود این مطلب را مطمح نظر داشته اول
شروع در موسم هایی که در آن هر موسم کرده شد
شش فصل بدین ترتیب بسته اند
دو ماه بهشت و بیا کهه کر کهه است
بجهة دو سا قه دو ماه با دو یس ر کسا دان
و بها و بن دو ماه میرد است آستو و کان کسا
دو ماه یمنغ ر است آکهن و بهو س دو ماه
شه شود ر است ماه و بهاکین دو ماه چون
شش فصل مسطور شد اکنون تغیرین آن را که
جدا کنی و بنژ های او را در هر فصل بموجب قرار داد

فصل

دیوته‌ها نوشته شود بدین تفصیل اول از
بهار که اینها رتهه باشد اند نمود راگ بسنت
رت شیشر دل رت هیم راگنیها دستور شود
چنانچه بالا تحریر یافت از آنجا راگنی بینر تی
هر راگ معلوم نمایند که یکیهم رت راگ
پادس رت منابعه راگ سرد رت سری راگ
هیمنت رت راگ مالکوس شیشر رت
بهیردن راگ
هیمنت کهج گرام سرا سید در که یکهم هستم
گرام سرا سید در پادس کند از گرام و وقت صبح
کهج و دو پهر هشتم شام کند از فصل دیگر
را مقرر نموده اند غلب کهج صبح و شام و ...
که گرامها مقرر نموده اند بدین خورسند
انچه در آغاز گیت و گیت و دهر پد و
غیره این هفت حرف را منع کرده اند مبارک

نیست هیچ کس که شده در هر طبقه سوای این

چهار رگ نیز منبع خیلش . این رگ رو شن باشد

گردنه اند تا بین طریق موهوم تو است کن

بعضی هم شود یعنی بیخی شد این کلیه با

در دانستن سرها دلتصا . . . که در تخمه

می شوند چون . . . سرا . . . نام نهاده

و هر کدام را از آواز جانوری سر گرفته اند لیکن

سر الیش هر سر که از کجا بکجا رسد بعد از آنکه با این

رگها رسید از آنجا خراش بکلو و غیره جاها میکند

پس هر سر در رگها میرود از کجا بکجا میرسد تا تمام

بشنود دانستن آن از جمله ضروریات بحو . . . قرار

دلدم رفتم میگردد جا بجا سر . . . نگهدارند و جای

که کمال از دست آنجا رسیده تمکین پرده البته هر سر

که درسته باشند تحمل آن رسیده است . . .

شده که در هر یک از شکم و گلو و تار . . .

پست و دو رست ماده بید قدرت است از
ناف بر آتش از بالا شنیدن باد شود و باندازه بی
دستی بر جود آن آواز بر خیزد و از سیم و
دهم و دهم بمراتب تا بیست و دهم بر رسد و
آن مزده را هفت لخت ساخته اند بیدین تفصیل
آنرا از آواز طاوس بر داشته اند از چهارم
رگ پدید آید می باید باد از بینی بقلود
از گلو بسینه و از سینه بکام و از کام بزبان
و از زبان بدندان که برسد در شش جا کمیج
شود آنرا از فریاد تیهه بر داشته
اند این از هفتم تا دهم رسد تا د از ناف بقلو
و از گلو تا رگ رسیده قرار گیرد در کسب شود
آنرا از افغان بز بر گرفته اند از سیم
تا سیزدهم رسد از ناف تا د بقلو و از گلو به
پیشانی و از پنجا بدهن ار رسیده منم کس کرده

کانند ها ر شود ... اثر از صوت کلنگ
شناخته اند از سیزدهم تا شانزدهم رسد
باد رز ناف تا سینه رسیده قرار نپذیرد تا دهم
شود ... از زمزمه کوشش برداشته اند در ... هم
اشطام باید باد از ناف به پهلو تا و از پهلو تا بسر
و از سر تا سینه رسیده منعکس شود تجسیم [illegible]
آنچه از آواز دو رق گرفته اند از هشتم
تا ... دوم حرارتش کند باد از ناف [illegible]
و از ... بپهلو و از گلو بسر و از سر بسینه رفته [illegible]
پذیرد که ... انجام یابد — از خروش
فیل برگرفته اند از بیست و دوم تا سیوم حرارتش
کند باد از ناف بپهلو و از گلو ... و از [illegible] بسر
رسد و جمیع سرها آنجا باد یکجا شده قرار گیرند
آنزمان نگها صورت گیرد و این هفت سر
را سر آغاز از سه هشتم شود پس نگها در ... از

[illegible]
... آسمان دوم ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
تا سینه ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کند ز ر د [illegible]

بیست و دو بر نگذرد مقدمه تصانیف فارسی ضرور است چنانچه در شعر فارسی مثنوی و قصیده و غزل و رباعی و مخمس مسبع قطعه مستزاد می باشند در هندی زبان از حد زیاده اما آنچه در نغمه می بندند و نغمه سرایان خوانند آنرا برمی نگارد سه قسم است در ستایش دیوتها

و پادشاهان باشند

اگر بیتی که چند پرکاش باشند بخوانند شاید در یکپاس تمام شود آنرا گویند سوریج پرکاش یا چند پرکاش موافق کلای خورشید و ماه بسته اند در نخستین دوازده کلا دومین شانزده کلا موافق کلا تا ال و راگ برگردد در سور شود بهدر چهار مرتبه تال برگردد از چند مصرع فراهم آید تال و راگ چند جا گردد زان مذکور از اینش تا بکجا

و درزم

و رزم بالفعل خواندن تصانیف مارکی که
عبارت از تصانیف آنی باشد که دیونه با شو
اندر بیح برو زمان برافتاده است اینجا
اینقدر کم است که توان گفت نیست مار
در دیار دکن باشد چون آنجا از کتاب و تصانیف
دیسی اصلا نبود از کتب و تصانیف هر چه میخوانند
مارکی بود شاید دران دیار مانده باشد اما
آنچه مردم تقدم آمده بفقیر نقل کردند در آنجا نغمه
سرای نمانده چندی که هستند همه از کتب
و تصانیف دیسی میخوانند
یکجا از سمرع استظام باید دران ستایش
دیوتها در تالهای که مقرر است ای جهو مره کرده
اند باید بست دران تا
نایستلی باشد نغمه بعمل می آرند معنی ندارد
دیگر بر همه آن دو مصرع باشد دران

تقدم

تعریف دیوتنر و ملوک و آواز جانوری را در
نشنیده‌اند که آن قسم فریاد دارد الغرض مدار راگ
که عبارت از سر و دل خوش کردن سامعان باشد

برین بود تا دهسر پد بوجود نیامده بود
دران فن سرپد بود و چنین باید خواند و چنانچه
دلیل تصانیف زاده طبع راجه‌مان
گوالیار است چنانچه بالا مذکور شد اخبار مصراع
اشطام یا بدرد جمیع رسمها بندند بدستیاری
نایک بهنو و نایک بخشو و محمود لوهنگ
دگران انقسم چیزی عامی خاص را بند بردی
کار آورد که همه چنکس تصانیف در حسب آن
چیزی نماید چنانچه دلیل برین سخن دادیم
آنکه از آن باز که دهسر پد شد راگ
و تصنیف مارگ از پا افتاد مگر چند راگ که در آن
فتوری راه نیافته مردم شود بسیار بر زبان والی

خوانند

خواهند چنانچه بالا مذکور شد اینک در غیر

اهل حضر را با خود دارد انچه در جمیع سفهای نیست

مارک و دیسی باشد از اهل ادب انکه بر

گذشته است تهیم هجو به بروی کار آورد الحق راجه

رام جیو گویندهای عصر خود تا حال که قریب

دو صد سال شده حق عظیم است بعد از ان

اگر کسی پیدا شود و هجو راجه و کسنبارها درانجه

باشد ان زمان اگر تصنیف هجو دهر پیدا شاید

بهم رساند از قدرت حق جل و علا بعید نیست لیکن

انچه در عقل ما اهل هم نیست دلیل برین سخن اینکه

از انکه مارک و دیسی زبان مارک و دیسی را

یکجا کرده هجو نادره بروی کار آورد الحال که کسی

دیگر به بند از کجا است هر چه بود لطف است از حد

بر دهر پیدا به زبان دیسی جا بجا حالجا حضرو در

زبان انکه گفته شد نیست می آید

دستور نیست عبارت از گوالیار و مرکز الخلافه آگره آباد
باری شمال رویه تا متهرا و شرق رویه تا اناو
و جنوب رویه تا چنبه و غرب رویه تا بیانه و در
و بیانه افصح ترین زبانها در دیار هندوستان
زبان این شهرهاست که مسطور شد چنانچه در
ولایت شیراز که دار الملک فارس باشد در
آنچه در دکن خوانند بزبان دراوری اند ا
نامند و آن بر سه گونه منقسم تا چه بزرا سم
آید و بیشتر در ان ثناگری و آنچه بزبان تلنگی
دیگر تا تک سه و دو آرند گویند دران
ناز و نیاز بر گذارند و آنچه در بنگاله اید
خوانند در ان مذکور عشق و آنچه در جونپور
رسته مصرع باشد بی قافیه و بیشتر ان در مصرع
دوم تمام نشده در مصرع اول تمام گردد در ان
مذاکره عشق و [illegible] و فراق و سختیهای [illegible]

بیکی در

بلکن درجو تغلک که زرینت باشد آنرا اساد هم
چو تغلک ناشد بالی آن سلطان ابن شرقی
که بادشت دوجو پور بود در بیت و بیت سلطان
بهلول لودی که تازه بادشاه دهلی شده بود جنگها
کرده شکست های خورده ملک و مال سباد داد چنانچه
باستخالی نامه های ازان برکوید آنچه در دهلی
بغوادارند

نامند و آن
روش الیست میر خسرو وقدیمی سبزه برو
کار آورده همه صناعت و نقش دور سبق دا
از صوت و نقش فارسی و هندی برگرفته عشر
افزا شد قول برابر ایست ... نامنگی و له دا
وبال در عصر سلطان علاء الدین دهلی آمد
متقابل گیت های ادمیر علیه الرحمه قوال برساخت
وحکایت آن بدین نوع گذارند که نایک

کوپال برای غسل گور کبیت که در تهانیسر کول هست

که ساوه حضرت عرش آستانی هر چهار طرف

آنرا بخشت و آهک پخته بر داشته اند خنک گرو

پاندوان در آنجا واقع شده و بعقیده هنود

فیلهای که بهیم سین بهوا انداخته هنوز بهوا میروند

و امروز از چهار هزار سال این رزم را زیاده شده

و چندین کرور آدم دران معرکه کشته شده صد لک

را یک کرور میشود و صد هزار را یک لک معتقدات

این طایفه هست که هر کس در آنجا بروز معهود کسوف

که دارند در سالی یکبار غسل کند از گناهها پاک گردد

و ازین قسم زیاده صد چیز را میدانند نشستن

تا لب آب از قلب درآمدی مردم آبی شدی کی شمرد

اصفیا دا این مثل مشهور احمقی نفت

خری با در گرد مناسب حال این جماعه دیده شد

هر چه برهمنان که بید قبول دارند هیچ عقل را کار

نوفا بید

نموده‌اند بلی اگر عقلا دانسته‌اند خداپرستی را گذاشته

بت پرستی نمیکردند الغرض [illegible] از آنجا تا [illegible]

می آمد چون سلطان علاء الدین خلجی که سلطان جلال

الدین فیروز عم خود را که مردی بوده صالح در ماه

مبارک رمضان روزه دار [illegible] که تلاوت

آن [illegible] کلام مجید بازی داده کشت و تفصیل آن [illegible]

نامه‌ها بر گوید آنرا شهید ساخته خود متکفل امر

سلطنت شده در دیول ادنا چاره و صفت [illegible]

سرای میر خسرو رحمة الله علیه که از [illegible] عالم گرفته

[illegible] اندی [illegible] آمده [illegible] عبارت از چوب

که بطول یک [illegible] دست و دو انگشت باشد و بعضی یک

وجب و دو انگشت گویند آنرا بتماشا گیرند و

تیغه آنرا بسر نهند و مطلب از بر سر نهادن آن چوب

اینست چنانچه بهادران در روز [illegible] دم [illegible]

و [illegible] بابست بندند و اگر دیگری بسته باشد

باد چنگ گفته بنزد طایفه نغمه سرایان بیکار نیست

کاش زخمی از زه چنگ بدل راقم رسیده دنازند

باشد تا سوز هرگاه [illegible] بعد بران فرود فرستاده بود بیا

حیات بر اندوزد چنین مرگی اگر باشد کسی

بمردن میل خواهد شد بیرا چون خبر رسید که

گوپال بخیال جدال می آید میر علیه الرحمه بسلطان

علاءالدین گفت که امروز گوپال مردیست که مثالی

ندارد دیگر از دو صد دست کرد با خود دارد که بخیال

که ان لشکر [illegible] حق اورا سعادت داشته بر میدان

شما مرا در زیر چهار پایه پنهان ساخته گوپال را

بطلبید و بگوئید که خسرو بیمار است هرگاه شفا

یابد می آید تا آن زمان شما سرود بکنید گوپال

آمد و خواند و میر هرگاه که گوپال می آمد پیشتر

می آمده در زیر منجیه پنهان میشد بعد از انکه شش

صحبت چنین گذشت مجلس هفتم میر بابت از ان

محو کرده

خود گرفت و ستار با شد آمده حاضر شد گوپال
نایک طلب سرود خواندن بجه گرید بستر گفت که
من مغلم از ولایت تازه آمده در هندوستان
از نغمه اینجا نقدر برای دلخوش کردن خود با
نومیشن شما دست افراز نکرده ام که دانستی
هر چند شما اول سرود نمائید بعد از آن هرچه
مرا می آید بخوانم گوپال شروع در نغمه سرائی نمود
هر چیزی که میخواند سر در تی هرچه خواند میشنید
که این را من مدتیست بسته ام گوپال گفت خوا
میر بمقابله هر کیف اقل و بسیط خواند گوپال
در تحیر رفته حیران ماند بعد از آن میر
گفت آنچه شما رفتی خواند هم لیکن هر چیز
از ذکاوت طبع اختراعات کرده ام بشنوانم
از نغمات و تصانیفات خود که بالا ماند گور
شد جدا از گوپال تمام مجلس را رفت خوش شد

باین نیرنگ سازی و جادو نفسی گوئی دلها از
میدان مجلس بر بود و برار باب خرد هویدا
که چه قدر فیض الهی در رمز ناشناسی همسر بود که به
شنیدن هر چه میشنید بخاطر فرا گرفته بمقابله آن
قول و غیره ساخت چه نشر نیست مگر عنایت
بیغایت حضرت حق جل و علا رفیق باشد
چنانچه خواجه حافظ قدس سره فرماید
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم
بکنند آنچه مسیحا میکرد دو مصرع است
بزبان ذنبی آن وقت در ممالک زفان
ساکنان در بهار از عهد عرش آشیانی خیلے پیش آمد
چون دارا الخلافه اکبرآباد شد تمام نغمه سرایان آنجا
که مثل آنها اینقدر گوینده و استاد در هیچ عهدی
نشان نداده‌اند در آنجا جمع شدند و اکثر از اینها
کواری کردند و بالفعل که سنه ۱۰۹۰ ابتدا شده و

پیش ...

و پیش از این در عهد سعادت حضرت صاحبقران
ثانی دار الخلافه شاه جهان آباد شهر متصل دهلی
ساخته شده چنانچه بیک طرف آن عمارات کهنه
که ساخته سلطان فیروزشاه است رسیده
است جنوب به دهلی پیوسته و از شهر ازدحام
خلایق برای بودن جا بتشویش تمام بود نشست
اهل ثروت می آید و خوبی عمارات و نشست
بآنها در ستایش باغات علو ادا نماید که
کمیت خامه هر چند سراپا قدم شده در پی
سیر درج آن بجایی نتوانست رسید ناچار
بجهت شکر گزاری خامه تن زبان گردیده و سخن وران
عصر کمند فکر بکنگره ستایش او انداختن را
چاره دران دیدند که زبانهای دیگر از آن بسیار
هنر بروی کار آورند که شاید بدین زبان بانجهت
عروج فکر تا قبه سهم رسید اما غیر از قصور و

اعتراف العجز ثمره مقتضی شد ای
جمع اساتذه جلد هیکل خلد نسیم و سپهر آوا
همسایه آسمان [illegible] امانت خواستی
منزل [illegible] فراش بخور [illegible] بدن [illegible]
شکر لبان مکحل دیوار منزل مصفا [illegible]
بر بدن نگار صندل سبحان الله که [illegible]
از مهره دیده خورده صیقل تا [illegible]
در نیابد هر چند نظاره کرد احوال در سقف
تحسین لاجوردی کاشت هلال ساختش
حال جوی نور دانه در میانه دلکش چو میان [illegible]
جدول یافته تو بلندی ماه سودای محال
در سر کل و الحال از آنچه بوده زفان اسکندر
ده صد زیاده [illegible] شد در آن حرف عشق
در عاشقی [illegible] و بعضی خیالهای تهار مصرع
هم مثنوی اتفاقیه دو مصرع با لا حد و قافیه

دو
[illegible]

تنتلی

دو مصرع دیگر جدا نثر می باشد و یا ناتانا
وارد برابر می ساخته مقابل وزنی
لتقابل هم خواه نثر و وزن
نثر باشد اما تاناتلی داشته باشد تمام
تاناتلی باشد انکه حبیب همراه از غزل
یا قصیده و درضرب اورده میخوانند
انکه یک بیت با ضرب دو راگ بسته شود
از چند مصرع فراهم آید در ان مذکور نقره
شخصی که طوطی او مینده باشد با هر رسم ساز
باشد در ان غیر از مذکورات شادی چیز دیگر
نباشد و آنچه در هسترة بسرود درآرند
فقرات او از چهار تا هشت باشد در ان
لکش را برستایند از دو مصرع تا چهار
اشعار هم باید در ان بهبه نواختن بماهج
برخیند بندها آنچه در سنده از ان ترنم نمایند

کاسنی گویند در روبا افسون مهر و محبت و آنچه
بزبان ترکی هست نغمه سرایند تام نهند
در ان از سوزش عشق هر گویند و آنرا که در بحرات
نام بود در روش کنند او را
خواد ارند.
در رزم آرائی کمتر از چهار تا هشت مصرع
فراهم آید در ان حقیقت رزم آزادی ستایش زاید
مردان دو دو مصرع برای قافیه جدا جدا دارد
از چهار و شش و هشت مصرع فراهم
شود دیگو با لون بر سر آیند در ان صفت رزم
آزادی ستایش کنند آوردن تعریف حسن و بیمنداو
آنچه در روز شادی مولود از ان عشرت افزایند
گویند آنهم مثل خیال دو مصرع باشد
در ان درج نمایند که در تولد این طفل خشم
رسید و روشنی برای او بنفشم گهواره
خوب لهبا زند وانشاء الله که او بمراتب ارجمند

ا ا ۳ ۲ ۵ ۵ ط

رسید و طول بحر باید و البته در نغمات باشد که برای
دوست‌ــ ازین او استادان متعرض نموده از مشکل
متحمل است شکـ و جهـ سری و غیره آن
در لا ... در نواحی آن بسرایند ... گویند
آن هم از چند مصرع فراهم آید شیخ بهاء الدین
ذکریای ملتانی قدس سره ... نام فارسی گذاشته
صنفی از شعر که در نغمه سرایند اختراع نموده از
چند مصرع فراهم آید در آن ستایش دادار بیهمال
و داستان عشق و هجر و انکسار و عجز از راه بنده آمیز
بچون ... در پنجاب ... خوانند بزبان جهان
ملک باشد از دو مصرع تا چهار فراهم آید زیاده
باشد لیکن دو دو مصرع را جدا جدا قافیه در آن باید
مرکب و افسون جان ... بهم زبان
باشد بیشتر از جو ... شعر نموده اند
چند مصرع باشد هر قدر دل خواهد ادو دو مصرع

قافیه جدا داشته باشد و هرگاه دو مصرع خوانده شود
باز هم مصرع همین را خوانند تا بیان انجام یابد در تعریف
عشق و عاشقی و ... جدائی و تعریف معشوق
آنرا غیر از زبان دیگری نخواند ... هم
قید نیست که چند مصرع باشد داستان از هم
یکی را منفصل برگویند و بیشتر چنان بود که اصلا
در وضع از راه محمدت بنا در رندی و آنرا کمتر از
رو کس نخواند اوستاد اول دو مصرع اول را برخواند
بعد از آن مصرع سیوم را انشا کرد پس از آن باز
اوستاد مصرع ها را دو دو برخواند و رفیقان هر
مرتبه مصرع اول ... منفرد نیست که چند
مصرع باشد هر قدر دل خواهد دو مصرع را قافیه
جدا ... هر مصرع ... انجام یابد بانی آن
قاضی احمد دیگر ... بیست علیه الرحمه در آن مذکور
عشق و عاشقی و یاد مرگ و غیر از اینها که مرقوم شد

تضاعف

تصانیفات در هر دیار بسیار است بالفعل آنچه متعارف است نقل نموده شد

در دانستن سازها و نام کدام یک و چگونگی

آنها را چهار گونه برساخته اند. آنچه بنای

نواختن شود ... هرچه پوست گرفته بنواختن در آرند

آنکه بسخت پوستش دهد صلب آواز بر

آرند آنچه نفس سرایند هر کدام را افراد و آن

اقسام چندی از آن از هر قسم برمیگذارد دو

از اینها سازهای دیگر را توان دانست که از

کدام صفت است از نخستین جنتر چوبی میسازند

یک گز نیمی میان سازند و بهر دو سر دو کدو

از پایان یک حصه بریده باشند بپیوندند بالا

شانزده چوب پاره بگذارند و آنرا سارنا میخوانند

و پنج تار آهنی از فراز آن بگذارند و بهر دو طرف

استوار سازند و مدار زیستی و بلندی و دیگرگونگی

بکرداندن چوب پارها کرابیه پین جنتر آسا لیکن
سه تار دارد کنر بین ما تا چوب لختی دراز تر و
بدو و دو تار سه تار بسان بین است
لیکن چوب پارها ندارد اندرین چوب آن از
این خورد تر کوچک کدو بجانب بالا دو
تار آهنی و همگی بر دهانی تغیر و تبدیل نواخته شود
رباب شش تار روده بران بندند و بعضی دو از دو
دیگری هژده آنکه تار بسیار دارد دران چند از آهن
و مس داخل نمایند و نفع آن دو چیز است یکی
آنکه در هوای برشکال که تارهای روده سست
میشود دران تغیر و تبدیل نشود دوم جمعی که نغمه جو
و خیال خوانند مقرر است که به آواز حزین باید
سرائید و ربابی که تار روده دارد از ان آواز
حزین پدید آید لیکن اگر اوستاد کامل باشد
در رباب شش تار هم این نغمه نوازد که احتیاج

براں رباب

بران رباب میباشد در صفت انقسام سازها نیز گفته

اند ملایم نوازیش غژن

سوم از وی غژن شد سرمشتمل یعنی خانه ذوارنی

قانون آنست یک تار زیاده دارد در بار

آن بعضی از آهن و برخی از برنج و چندی از روده

سارنگی غژک هندوستانست بیان آن نواز

خورد تر از رباب پیناک چوبی مدور درازی کمان را

لختی خم داده زهی از روده بران بندند و کاسه

چوبی سرنگون و بعضی بجای آن کدو بریده بر سر

طرف کدارند این را نیز غژک آنست بنوازند

لیکن بیست چیپ خورد کدوی بر سر شد و

بنوازند دیهوتی به کدو و دو تار لیکن دو

بین آنست لیکن دو تار و بند دارد کدوهای

این خورد تر از کدوی بین طنبوره آن را

بتازی طنبور گویند پنج تار از آهن و برنج دارد

بند دارد از شیشه خواه از روده و قسمی لی بند
انچه ... ساریانی بین برای هر کرنندلی
را کم و زیاده کردن ندانچه بی شنداست چون
امرلی بی تغیر و تبدیل نواخته شود بین قسم
درود در تمیت اول سازی که پیداشده
مهادیو ساخته تا یکهاوج پیداشده بودند مدار
رقص بربن نوعو نفارسی زبان تینک گویند
لیکن ازان کلان است یکهاوج سطبر چوبی از
اهلیلجی شکل و تهی میان کرد انند دراز یک گز یا
چنانچه اگر میان آن را در بغل گیرند هر دو دست
بهم رسند و سرهای آن از سر کوزه لختی فراخ تر
آنرا بپوست درگیرند و در اطراف آن دوالهای
چرمی انداخته نقاره آسا بکشند و چهار چوب
پاره از شیشه زیاده تر گرد سر چوب در دوالها
انداخته بگذارند پستی و بلندی آهنگ بر پیچ

دادن آن

دادن آن آوج از چوب باشیان نی پر سازند گوشه
[دردر]
وطبل باز خورد از پایان بسیم پوشند
پوست گیرند و بر میان آن استوار سازند دهل
آن معروف است دف مشهور دهولکی نیمهٔ دهول
ذهزه و آن دهل مانند لیکن بغایت خرد دارد کوج
نیمهٔ آوج نجری خورد دفیست چنانچه جل دار برابر سر
کوزه قسم است مانا جفتی از روئین سازند
بسان پیاله این یک کشته مال خورد ماهی آسا
چهار پا چوبین و سنگین بر سازند جلترنگ
پیالهای چینی چهار قسم یکی از آنها خورد چند است
آنخوره را بر آب کنند برابر هر اک موافق ساز
آن کم و زیاده آب باید کرد دو چوب که در لکی
بقدر انگشت کوچک باشد بدست گرفته
نقاره آسا بنوازند در ولایت هم این ساز
هست اما نام ندارد و سازندهٔ این را

... نواز گویند چنانچه در عهد هم بسته اند

یک صورت

چینی نوازان سکدست از فنون

... مجلس ... رسانیده بجای سرگران

قسم ... نغارسے ...

دولی پاره که بقاعده سوراخها دارد ...

دیار سے زبان لی انهان گویند مرلی بتازی نالی

لی گویند در درازی از نی تقدر چوزدانیک سے

است میانه خالی بدرازی یک گز و در میانه

آن بالا سو سوراخی کنند و دران باریک نی

برگذارند ... جز یک زن بیرون آرد

بسیار زن اندوزد و همه را از نیکاری

ذیل بدست آرد شاه ر باز با ... دراکثر

تصانیف مذکور همین نانک است

زن از سرگرانی از پیش خود راند و او در چاپلوسی

ولابه گری شد آمد از قضا در پی جستجو زمان انکشر

... ارگان

جز کمال همین است تا یک اند خیله بجا

و نفاق اند وزی ال زبان بر سر آرد تا یکبار رم

متغیر نموده اند ... داری و دوستی

شوخی بود و از شرمگینی بخت ور آب نریبند

و بستر به بناله خشم ننگرد و گریستن او اگر کسی گمنز

با بر و خنده او از لب بر نگذرد و دندان ننماید

سخن کم و بلندی ایه بخشم گرایید و اگر خشم راه یابد

از دل بیرون نشتابد و از تکلم او غضب ظاهر شود

به پخته کاری و پنهانی با دیگری دوستی کند

از کسی نبود در بندها باشد در لولی گری سر آمد

بسته گونه بود   آنکه نزدیک به جوانی رسیده

باشد آنرا سه قسم ساخته اند

آنکه جوانی دخل در او مخلوط بوده و او از برنائی غافل

دوم ... از کیاست جوانه بکند ... بیابد

جو ناست و در وجود جوانی دریابد

آنکه بشوی رسیده باشد لیکن از شوی گریزان و بیداد

ز بلا به کری شوی بر بستر بیار د داو از بیم ناکی فهو داز

هشت سال گی تا ده ... سال لی این حال گشد و همیر

را نا هرده ... آنکه شیر سکیبی و خواهش شوی

هردو برابر داشته باشد ... آنکه شوهر را دوست

دارد و بسیار باهم خوابگی خواهد ... نیز ...

چون شوی

به دیگری صحبت دارد خشمگین شود و بدلا ... گناه

از گناه به ظاهر سازد و در پرستاری افزاید و در بین

نیکو کاری دل او را بشکر و شرمسار سازد

آنرا گویند که چون شوهرش با دیگری همخوابگی کرده

باشد از ان آگهی بیابد و خموشیدن لیکن ...

روی حرفی بر زبان آرد که تا تک را شرمسار سازد

بر ... مشتها باده بیهوده آید و چشم من سرخ و

شوید از بوده و مرا خواب نمی آید

باردوم

بهر او بر آمیخته بود اگر شوهرش با زن دیگر آمیخته یکی
کرده باشد و برد چیزی نیارد اما نفعی کسند
زنان اگر دید و سبز [illegible] زرد کوه بود
آنکه شوی از همه زنان او را بیشتر دوست دارد
آنکه شوی را بدو میل کم بود به ترکیب
دو نیم است
پر زرد دها
ست که دیگر را خواهر را از ترس شوی میسر نباشد
دست کا آنکه او را شوهر نداده باشند و از
بی خبر مادر و پدر با کسی دوستی کند و کام روا
کرده به زرد ها تنش قسم بود
گوبا
آنکه افعال خود را جمع شده و بدکاری کرده است و
حال آینده نگاه دارد اما بخشنده کاری پنهان سازد
و نحسها که شبانه بر محل که بید حنا یکجا ناخن دست
بیگانه رسیده باشد لوبیدم [illegible] در خواب نگاه همی خواهم

گربه به آهنگ شکار موش بر جوشید و مرا گزند

رساند بد کدها دو گونه بود

بزرگ کدها آنکه بلاد بر

گفتار توانا و بکردار شکرف نیرومند گرباید

کدها آنکه از حد زیاده بخشنده کار و بد بگیری آ

باشد لحهعا است که بد بکری عاشق

باشد و پنهان بسازد تا از اوضاع و اطوار

کسانی در یابد و کوبیدن و افت [illegible] ده ام

اکنون سخنش فایده نمی بخشد کلها آنکه بسیار

کس را دوست دارد و هر یک را بر دوستی دل شاد

کند و زر نخواهد و مفت تن زر دهد و او را بجز

از شهوت رانی کار نبود الوسیا نا است

که در باغ یا صحرا از بیر رخت ها که پنهان رفته

شب ها یا روزانه ا با خود نجوا نکی میکرد و فصل

شنا رسید و بر کنار نشیت اکنون انجا نتواند

افند

رفت زیرا که مهمان نمی‌شود آن مکان را دیده آه

سرد از دل بر آرد و غمگین شود مثال برگهای خزان

زرد رنگ رخسار او زرد گردد و نمود تا آنکه شکستگی

[illegible] شود هر دو [illegible] شود شهرت بجایی

[illegible] خانه غالب است [illegible] مژده که شنود

وصال یار خوشحال گردد و از همراه استنباط شهو

برتن او بر قرار از هر جا [illegible] سبز جو بای

[illegible] مثل گردد [illegible] کوه [illegible]

دوم

آن سنبوک دو گفت است که دو نی راه

طلب وصال نزد یار خود نویسند و دو نی مانا که

همخوابگی کند و از نزد یار او جواب آرد او در دو

علامات همخوابگی یار [illegible] دو نی خشمگین گردد و

از بین که یار او با دو نی همخوابگی کرده باشد و در شود

مگر گفت [illegible] آنکه [illegible] منزل من در زیرا کوی [illegible]

وانرا بر دو گونه قرار داده اند

یکی تعبیر گرفتنا آنست که نابگت اورا بسیار

خواهد از بیکه شوی دوست دارد در دل او را

زحمی باشد و یا سکه به بیند ... شی او را

خواهش شوی می نماید گوید از من تو خواهر

شوهر تو ترا از زیور ها می پوشانند شوهر من مرا

پوشانند گویند در هر عضو تو که زیوری پوشت

همان قدر آن عضو بهمنت نماید وتاب این ... م

که آن عضو در زیر زیور باشد ومن نه ... بینم

شود دیگر گرفتنا آنرا گویند که بر حسن خود مغرور بود

... ... آنکه شوی او اگر بطرف زن دیگر

بیند او غضب شود وسکهی ... دارد

گفتار ... نماید گوید تو که ... شدی از حرارت

آن عرق آمد و موی بر تن تو بیچو خار برخاست پس در

جای نرم خفتان وخاری ... چگونه ... پایگذارد

بر اکرمی

زیرا که هر که بخورد و یا بر پای مال خاک بی‌جلد شبیه پدید

و چه مال بر بدن تو نمی‌تواند اثر کرد یا باز که

بیاز هم تا دل تو در آن طرف گشته پوشیده نمانند

ترکیب زیاتیات که شونیز و بادیان ما نیز تجربه کرده نوشته

آن بیت را چند قسم کرده اند چنانچه مسطور شد

با این بی‌شمر شعر را هشت گونه بر ساخته اند

بهر تفصیل ... آنکه مثنوی

اندر مغز ما شد و از دوری ای نا...

و یا در چه حالت رفتن از هم تا کی ای ... و آن را

نه گونه بر شمرده اند

شب بیهانه رفت با دیگری همخوابگی برده صبح

آمد و ائمه و علامات همخوابگی و شب بیداری در وی

بیدار و آنکه آن را در ... خشمگین شد اما هیچ بر زبان

نیاورد مگر آنکه آینه پیش‌تر داد تا که بخسو

این زمانه که را درد آن هر یکی سیلو بسته در مصرع

بالاکه دراول شکور این نا الکاست بر منبکارد

راک سوسو اردن اوذی نسبه رنک

تکلین آوت دیکمه بیاری ذرکر در

محل مین سلی [illegible] بت مین نیاره بخ

چن چین شکلی شب ملمه مور موس . ل

واین را بیر دود ها کهند تا هم کو بند

انکه شخو [illegible] ش اگر جای همخوابکی کرده باشد داد

مطلع شود درشتی کند به [illegible] در شده بجه

کری آن دل بر نهند انکه بیند که گاو

دوست بسد دنیا بد ازان ملول شود

آنست از نیامدن دوست در وعده

گاه به تنگنای غم در شود و از بیکسی باعث

بتر دهد و آنرا الکاح [illegible] بیند با

آنکه از نوید آمدن دوست شادمان قدر بیرایش

بزم وصال آنست که رود

ذرخوا

از خواص عمل او بیرون نباشد اب   انکه جود بیشتر یار
خستا به پیروی گشت بهر نگارست که بار او همی
خواهد سفر کند وا دو دار غم و این را بعضی قرار داده
اند اما چیزی نیست   دانی پرستار که نا آگاه
رهد که اعتمی د باشد از گفتار و خدمت او استیس
پیش هنگام عمل نیاز کند و بخند اند و سد لاو به گفتار
به تا نیک و نانگا کردد و بی مردار د و دوستی به
افزاید واز هر رنگی دشنه رنگالی هر دو دست
باز مداید در سجام گذارد اگر زشت   گوید
آرام دارست   دانائی اموز وصل و هجران
باشد و این دوستی و دشمنی نیکو داند و درین کار
با یکدیگر را   روش نشست و خواست نانیکی و نانگار الکونا گ
طرز کند در ده ندو سه لاد بر دا استنا نها ایل
مجموعه زیاده برین گنجایش ندارد هر که را دل خواهد
نامهای این بخواند و کام دل بسپرد

در بیان عیوب گوینده بر طالبان این علم مخفی نماند
که عیوب گوینده بیست و پنج است آنرا باید دید
و ازان محترز باید بود اگر گوینده درین جستجو و تامل نشود
و منظور نظر ارباب دل گشت تا ازین عیوب بری
نباشد استحسان نباید کرد زیرا که اگر ارباب دل
پسند نمودند سند نیست سند آنست که موافق قرا
داد علمی باشد و آن عیوب اینست هریک تفصیل
در مرد و زن سند نیست ادهمت سونکاری
بهیت شنک کنیت گرائی کیش کالی
بتال گر کچه ادهسر جهو بنک نبشکی
بگری بر ساری بن پیلک مرس اپسر
ابیکت استهان بهشت الوشت
مشرک الودهان ستان نامت سندیث
آنست که دندان را بدندان چسپاند و لب را بر
ادکشت آنکه در وقت سرودن از ثقلب بیخبره

اد م

اوج رنجکنائی نداشته باشد سونکاری آنست

که دندان را بدندان چسپانده نغمه بالا کشد

و ازان صوت ظاهر شود و این عمل را انکر میکرده

باشد سبینت آنکه در سرود گفتن لبریز باشد

وسگت آنست که بسرعت سرود گ[illegible] نیت

آنکه آواز با اعضای او در سرود گفتن بلرزد

کرالی آنست که وقت سرود گفتن دهن اینقدر

فراهم داشته بنماید دکیل آنکه

هر نغمهای سرکم دیش بعمل آرد و باندازه

آن نسراید وکاکی آنست که مثل آواز

زاغ کریه الصوت بود و تال آنکه باندازه

تال نسراید کرکهه آنست که وقت سرود

گفتن مثل شتر گردن را بلند کند و او هسر

آنکه صوت او در سهنی یعنی کنتپ بغایت بدمست

داشته باشد جنبک آنست که وقت سرود

[illegible] از محل دل [illegible] یعنی از محل حنجره سیوم [illegible] یعنی از محل دماغ پس در هر یک [illegible]

[illegible] است و آنها را اصطلاح سرت گویند شرت بمعنی شنیدن است و این نیز شنیده میشود [illegible]

[illegible] بطرف بالا رفته و دران رگ سبت و شش رگ مجوف است محل سرت که باد در وقت

عروج [illegible] از [illegible] سرت ظاهر میشود چنانچه [illegible] مذکوره [illegible] بلند تر است

[illegible]

گردن رگهای گردن و پیشانی در وی او برآید بشکلی

آنکه وقت سرود گفتن رخساره او مثل کدو بلند شود

و دیگری آنست که وقت سرود سر ایستادن کلو را کج

کند و بسیاری آنکه هنگام سرود کردن صوت و

... مسترخی و منتشر کردن مبالغت

... چشم پوشیده ... آنکه در

سرود گفتن او ... بر مجلسیان ... باشد ...

که در سرودن سرا نتواند ... کم

اینکه آنکه در وقت سرود سرا ابتدا از ... نشاط

مفقود نگردد و آواز از حنجره او چنان برآید که گویا

گریه در گلو ... شده است ... است

که هر ... استخوان که ... و آواز ... سیر نتواند

کرد ... آنکه ... استخوان ... را

بر محل او سرود نتواند مشترک آنست که رگهای

شده و ... و یا غیر آن ... سر آید

[illegible]

انواع بیان آنکه از سنجاری [illegible] هائی پیران وغیره

ناخبر نباشد [illegible] در شناختن حنجرها و [illegible]

آوازها بر طلبه هویدا باد که حنجرها را [illegible] دان

چهار قسم قرار داده اند دانستن آن جز در کهرج

[illegible] مشترک در حنجره [illegible]

مزاج باشد آواز آنرا کهرج گویند وآن [illegible] کیفیت

دارد [illegible]

[illegible] کهرج [illegible] که در محل

[illegible] مستقیم باشد آنرا [illegible] نامیده

در حنجره که بر مزاج او صفرا غالب باشد آواز

آنرا [illegible] گویند وآن چهار کیفیت دارد [illegible]

[illegible] موافق باشد کهرج یعنی [illegible]

[illegible] عمیق وبعض لین یعنی نرم و ملایم

در حنجره که باد بر مزاج او غالب باشد آواز

آنرا [illegible] گویند وآن چهار کیفیت دارد

شار یعنی زبون و سست برکهه یعنی خشک

آج یعنی بند استعمال یعنی نک و در صحبت

کسی که در مزاج او بلغم و باد و صفرا هر سه باشد

آواز او را اشترت گویند یعنی ممزوج [illegible] در مزاج

کهاهل کیفیت چرب بودن با خود است و در

مزاج کهاهل بوت کیفیت خشک و در اجزا

و خشک که ضد یکدیگر است چکنا [illegible] امتزاج

یا بر [illegible] کیفیت هایی که ضد یکدیگر است

ساقط گشته مانع با یکدیگر امتزاج می یابد و

همچنین در نارات دو بوشت و کهن و سید

که با هم ضدیت دارد کیفیت ضد [illegible]

شده با یکدیگر امتزاج می یابد

که منبع کمالات صوری و معنوی یعنی خواجه

محمد صلاح سلمه الله تعالی بقاده در رساله که خود در

علم موسیقی نوشته اند مسمی به راک [illegible]

[illegible]

مرقوم نموده اند و مشترک بر چهار کیفیت دارد

آنا رَتْ كَمَا هَل تَا رَتْ يُونَنْك يُونَنْك

آنَم یعنی از قسم اول اول آنت کرده زید و صیف

سا رو بر کلمه است نباشد که این هر دو صیف

معیوب مشترک و تارات کما هل تم هم

شگرنه بر کنار یونَنْک اذ هم و در مشترک

تو است اگر نسا رو بر کلمه باشد

بدل بدین است بر طلبه منتخب نماید که

داشتن آن نسخه ضرورتا بران می نگارد

هر چند این مختصر گنجایش اینقدر نداشت لیکن

بجهت آنکه طالبان را احتیاج به بیان بهر شت

ستیت وغیره نباشد نوشته شد

و آل پانزده

مرتبت مهر جیال تنهان

سکها بیه بر خر کوملی کاذه شرا و ک کران

بطون شکنده شد ابریشم زرکت حجب
اشنه یان مرتبت آنست که در وقت
سرودن شنونده را محظوظ و متلذذ سازد
و در هر سه ابریشم ان نلغزد و مدهر آنکه در تا
آشنه یان مستقیم باشد و آواز صاف شیرین
و دل چسپ باشد جهیال . ... آواز مینا ...
وحرب و با قوت و تر و ابریز که ... دل
میشود و نی که گلو و نفس خود را سپرده و تبع
ساخته نیز زبر تر شنهان آنکه در هر سه محل
دلچسپ و دلکش باشد سکاکه به آنکه دل را
از آن آواز آرام پدید آید . شیر آنکه آواز
تک باشد مثبا به آواز کو کیل کاذه آنکه در ز
نغوت و قدرت بود سرادک آنکه نغمات
دور رس و بلند بالا بود دلگرا عبارت از
آواز حزین است که از شنیدن آن رقت

رکران
تکبیر الکافی ...

شنود لحن آواز لک قوی بلند در رسی درشتکند
آنکه جرب باشد و از دور شنیده شود ملیحین
آنکه سلسلهٔ اتصال آن انقطاع نیابد و بهم
پیوسته بود رشت حکت آنکه دلاچسپ و
بلند نشد بود استیمان آنکه صاف و روشن
باشد

و آواز هشت است روحیت اشتهت
نساز کاکولی کیش گرمش سهکن
وحیت آنست که بغایت خراشیده و خشک
بود اشتهت آنکه منتشر باشد دنبا آنکه
آواز سست و افسرده بود کاکولی آنکه مثل صوت
زاغ زاغان یکوش بخت حوزه گربه باشد گیشب
آنکه در هر محل نتواند رسید و از کیفیات حسنه
اصلا بهره نداشته باشد گیش آنکه دو محل منفذ
وسار را بحجت بسیار بتعجیل تواند آورد گرمش آنکه

لی مغز و باریک باشد سیکن آنکه مشق آواز و خر
و شنز کرمه بود بسیار بیر آنرا گویند که بی اشتغال
دو ورزش قادر نبود بر سرودن مقامات ز
این معنی خلقی و طبعی او باشد و آن بر دو قسمت
بسیار بیر و کسار بیر بسیار بیر آنست که آواز بسا
و شیرین و دلچسب و عمیق و عریض و نرم
و قوی و پر و چسب ... بار رونق ... و اکسیر بد
کسار بیر آنکه زبون و سست رخ ... اک و از دل
دور و بد آینده و گاهی از سر بیرون و لغزنده
و بی مغز و کس درشت و سخت بسیار شر
مو هبتی و عطائی باشد ... در
دانستن استاد کامل بیان شروط علامات
مصنف گویند که در اصطلاح آنرا بیرکیران
گویند شروط مصنف بدانکه الفاظ را در
اصطلاح بالی و مانت گویند و نغمه را دکانت

و کیم

ذکر نثر را که عبارت از الفاظ و صوت

خوب پیدا شده باشد آنرا در اصطلاح اهل کمال کتب

گویند که عبارت از مصنف است و آن سه گونه

بود اول آنکه بانی و نثر را بوجه احسن براند

دوم گفتن بانی که عبارت از الفاظ است

آنست که بیاورند که بمنزله حرف و نحو است خوب

براند و گوید که عبارت از لغت باشد نحو

براند و اقسام اوزان شعر و فصاحت و بلاغت

نیکو دانسته بود و رسم و مهاورات و راه و رسم

و زبان هر ملک را میدانسته باشد و از سه شعر

که عبارت از نثر است و کلام که عبارت از

ترتیبها سخن که در عالم معمول است واقف

باشد و طبع نافذ و ادراک عالی داشته باشد و

فهمیدن ادراک و بداهت بیان که آن را

بر تنبیها نامند داشته باشد و قوت علمیه مباحثه

در تو نباشد و بدیهه گو بود و معما

و طبع مایل و شایق نغمه داشته باشد مضامین

تازه بیابد و وجدان صایب داشته باشد

و پرسنده بداند و ذهن نیف قدیم یاد داشته

... در شعر داد انشش بپوند و انجو ...

در سرودن و ساز و رقص خوب واقف باشد

شعر با حقیقت لی و تال با حقیقت لی و تان

را میدانسته باشد و در تان و راگ اختراعات

تازه تواند کرد و اقسام کال که عبارت از

امتزاج پرده در پرده باشد بداند و راگهای

دیسی میدانسته باشد و اقسام آلاپ و

گمک بر سه استهان و کیفیات مذکوره

در طبع او باشد و با کی کار که قسم دوم که آنرا

مدهم گویند یعنی میانه دو قسم یکی است که

با آنکه عبارت از الفاظ است خوب نداند

و نفیه

و بعضی از زبول باشد اما در دلالت که عبارت
از معنی است کامل باشد دوم آنکه الفاظ و معنی
که از آمد دلالت و مدلالت هیچ نیست بوجه احسن سخن اند
اما اقسام پراگنده نتواند بست و باقی کار یک
قسم سیوم که ازین دو هم کم بیند یعنی زبول است
که دلالت را که عبارت از نغمه و صوت است
خوب نتواند اما در دلالت که عبارت است از الفاظ
است کامل باشد لیکن تصنیف آن خوب
نتواند کرد و تصنیف کردن دو قسم است یکی
آنکه مضمون تازه تواند بست آن اول است
دیگر آنکه الفاظ خوب بندد اما مضامین
نتواند یافت و آن مدهم یعنی میانه کنگار
است که در الفاظ تازه از نغمه های قدیم جز نشان
و راگ بست برات بمد آنسته باشد
و کنده هر بست است که راگهای دلیسی و پارسی

هردو میدانسته باشد و سرآداشت ا محض راک
مارک بداند و دیسی نداند چپارا
احوال گوینده آواز ادل حسب باشد و سازپیر
که عبارتست از سلیقه طبیعی ا خوب اشتغه
باشد و از گره و شناس واقف باشد و ازدا
انکه و بهاکا انکشت دکر با انکه آلات
انکه واقف باشد و انواع پرنده را خوب
بپرورده باشد و اقسام آلات بداند و گت
هر سه محل برداشتن باشد و طریق اشتغال
والنکار و گمک و غیره تلعفر و حنجره در اختیار
او باشد از حقیقت تال نیکو واقف بود از
کیفیاتی که می سراید خبردار با فرهنگ باشد
و ورزش سرودن به کمال رسانده باشد و اگاهی
شوده وجهیالک بداند و اقسام کاک که
عبارتست از اقسام سرود در ... دیگر است

اجزای ذاتست که ا [illegible]
[illegible]
انکه گوینده [illegible]
سرا [illegible] که در اول راک
[illegible] شود شناس انکه
نغمه [illegible] شود
و شناس [illegible] ۱۲

خوب بخواند و مراتب استهای و تحریری و غیره
با انواع متعدد و بلا نقص ادا تواند کرد و قسمی دیگر
گوینده که بالا مسطور شد داشته باشد و دیگری
او تحریرهای بسیار بود و خوش طبع و حافظه
خوب داشته باشد و در [illegible] حسن صدا
بود و ... او در نغمه خوش ادا باشد و در آهنگ
تحریر و گردن او شهرت شده و از اوستادی کامل
آموخته باشد آن گوینده اول است سرآمد
دوم که آنرا متوسط گویند آنست که همه اوصاف
مذکوره بعضی در او باشد و بعضی نه اما هیچ عیب
از عیوب مذکوره در او نباشد و گوینده قسم
سیوم که آنرا ادنی گویند [illegible] آنست
که از اوصاف مذکوره بعضی داشته باشد و بعضی نه
لیکن برخی از عیوب با او بود این هر سه قسم
گوینده که مسطور شد منقسم میشود به پنج قسم

سیم چهارکار ! انگار رسک رنجک بهاوک
سیم چهار کار آنست که اقسام طریق از اوستادان
آموخته باشد و دیگری را نیز تواند آموخت و
انگار آنست که آنچه از اوستاد آموخته همان
دستور سراید و خود تصرف تواند کرد و طریقی
که از اوستاد رسته همان قسم دیگری را بیاموزد
رسک آنست که در وقت سرود نقش در
خاطر آن فرو رود رنجک آنکه از سرود گفتن او
شنوند بغایت محظوظ شود و بهاوک آنست
که هر راگ را بوجه احسن تواند سرود و صورت
تواند بست و این پنج قسم منقسم میشود بسه قسم
ایکل جمل پرنده ایکل آنست که تنها در [illegible] باشد
که تنها راگ را تواند سرود و راگ صورت بندد
جمل آنکه گوینده دیگر را با خود همراه کرده چنان
بسراید که گویا یک کس راگ خوانده و صورت

بندد

بسته پرده آنکه جمعی را با خود هم آهنگ ساخته
بطریقی سرایند که صوت یک از دیگر گمشده
نباشد دو سه سرود جمع نشسته بند و در یک سرود ظاهر
که ده سرایند هر دو زبان ساز دست اگر زبان کوبنده
بود باید که سرپا و جبیله باشد

دانستن پرده و فایده پرده نمودن
بود خوانندگان نغمه که بی کس و بی سازنده بیجا
شده سرایند موافق قاعده اسرا
و آن سه قسم است اکمل مدهسم نگشت
اتم آنست که چهار سراینده اول و هشت سرا
اوسط و دوازده زبان خوش حنجره و چهار زخمه
با نیری و چهار زنده هر دو یکجا جمع شوند
مدهم آنست که نصف سرایندها و سازندها
اتم مذکور جمع شوند و یکی آنست که یک سراینده
اوستاد و شش کوبنده میانه و چهار زن خوش حنجره

و دو سازنده با نسری و دو نوازنده مرد نیک
جمع شوند و بهیده زنان خوش آواز ده گوینده بود
انجم مدهم انجم است که ده زن گوینده استاد
و ده زن میانه و ده سازنده با نسری و ده
سازنده مرد نیک جمع شوند مد انجم آنکه نایب زن
گوینده استاد و چهار میانه و ... زننده
با نسری جمع شود و جائی که اعداد کم باشد بر
گویند موافق ضابطه و قانون است خلاف
این قانونی نیست و اگر از انجم برنده سازنده
و سراینده بیشتر جمع شوند آنرا گولا هل گویند
یعنی شور و غوغا و در برنده نمودن شش فایده
است یکی آنکه گوینده‌های زبان در بیناه
سراینده‌های خوب توانند سرود دوم آنکه همه
آوازهای اول در دوم در بیناه یکدیگر خوب
ظاهر گردد سیوم آنکه مستقبل تال بعمل می آید

[illegible]

و هر کس در بناء آن تواند رفت چنانچه اینکه
اگر یکی سر نتواند بکار رساند بعد دیگری آن سر را
می باید بجز آنکه در هر محل باسانی توانند رسید
[illegible] ثم آنکه [illegible] گویندهای [illegible]
سراینده های اول ظاهر
ارباب خود اوید اباد در راگ ساگری که
در عهد حضرت [illegible] آشنای گویندهای آن
وقت تشخیص کرده نوشته اند اکثر راگها را بر
خلاف ما نگفتو هل نوشته اند لیکن از نایکان تو ل
راگ تا ساگر خیلی تفاوت است چراکه الوف
نایکان بعضی و گویندهای زمان اکبری که جلد
در علم مثل نایکان وقت راجه مان شود اند اینها
موافق قرارداد علمی بعمل آورده نوشته اند یک
دلیل این دوم آنکه گویندهای زمان اکبر شاهی
اکثر عطائی بودند قواعد استادان ا نشست

ــــسر که محل بی علم داشته باشد او را عطائی
گویند با این حساب میان تانسین سبحانخانی
ــــسر کیانخان فتح پوری چاند خان سورج خان
هر دو برادر ومبا بندند [illegible] شیو میان [illegible] تانسین
تان ترنگخان [illegible] خان هر دو پور میان تانسین
ریلعداس مذکور نند به داود خان ڈهاڈهی محمد خان ڈهاڈهی
مدن رای ڈهاڈهی ملا اسحق ڈهاڈهی جون
طالب علمی کرده بود بران بران ملا گویند حضر
برادر زاده نبات خان حسن خان [illegible] در
جسر که امرا بود [illegible] الوس از الوسات افغانان
است در شهر یوسفزئی که راجه بیربل فرو
رفت او نیز [illegible] نرا به نیکوئی در باخت
هم عطائی بودند باز بهادر مرزبان مالوه نایک
جر سر جو نایک بهکوان ڈهوندهی صوفی
خلعت الصدق احیان تانسین لالا دیبی

فرزند [illegible]

حبیب

هر دو برادر برهمن دهاقل پور باقر خان سوتانا

اینها چند خوانده بودند اما فضل نانک

• آنکه با خودی و نانک کشور وشادی

خود که زر و حیا یکه خط خوانده اند این علم شکر

است خوانده باشند چه نزد با نیکان سابق

برکرسی می نشستند سازنده بین وارد و هر دو نک

را عقب می نشاندند کتب سنگیتی می

خواندند شعر از درست و تال وغیره جزویات

را انجا می خواندند لیکن اذان تعلیم میداد

و هم را بفعل آورده می نمودند این جماعه که اند

خوانده بودند علم عمل دارند انچه در کتاب نوشته

اند خوانده اند اما نانکی کود که علم را بعمل آورد نانک

بنوزد اگر از خواندن بحث کسی با نانک

می شد با سختی هر که میخواند نانک گفته مرا

همین است که نانک نیکو گفته و سند است نامند

این کلیه را ملحوظ نظر کرده آنچه در رساله سالک نوشته
اند منظور نداشته ما نکته اهل را ترجمه نمودیم
در میان نوبندها بسا زندها که در زمان ما
بودند دست بسته شیخ اوالدین برناده شدند ما
ستره در پیشه زد چون شاه جهان را جهان آمد دار
را بدرود کرد از اکابر زادها بود در سن هشت
و پنج سالگی ترک باطل ها است بار کرد ترک
ظاهری داشتند چون فقیر و فقیر زاده بود تر
ایشان است که بر آهوی شکار کرده نه
بود که به تفنگ جان شکری نماید آهو پیش
تیر بان نفس شیخ گفت که بها والدین ای شکار
خلق کرده اند یا کار دیگر هم داری دانست که کسی
میگوید نحیب در راست نگاه کرد کسی نبود در
بیند آهو دوست قدم پیش آمده نخستین حرف
بر زبان رانده است که دیگری میگوید همین

ذیل

بسیار نگاه کرد کسی نبود که بنظر در آید آهو چند گاهی
دیگر پیش آمده گفت میشنوم آهو که با تو میگویم آهو
و کبیران معنی دارد و همان سخن را بر زبان
راند تفنگ فروخت ... صحبت اختیار کرد
عارف نامی ملا عبدالرحمن جامی چه نیکو فرماید
خوش حسن از جانب ما نیست در
هرچه هست از طرف تست چون کجا
فراخش دور است شود مو بمو برش با خود آ
شود ضعیف باشد که نه بینی نوعیان آنکه
پر باشد از جمله جهان در دیار به سرا پا
خوشی است روز و شب کار تو ... گشت
است الغرض بیست و پنج سال به جهان
دردی گذرانده صحبت اکثر فقرای باب الله
دریافت و کسب سکینت در دیار دکن
کرد و ساز نواختن آموخت بعد از آنکه

سنش به پنجاه رسید مامور شد که بوطن برگردد
وطن او که سرزاده از دیهات جهجانه از سرکوت
میان دو آب است رسیده متمکن گردید.
شگفت [illegible] یار شد میکردند اغلب جا مور
بودند دیگر هیچ جا از سلیانه نگردند که بگردد
تمام داشت سر و پای سبز رنگ. همیشه میپوشید
تا زنده بود میگفت این لباس در بر دارم
که الهی پیام بمن رسید در علم مبارک مثل او در
دیار دکن هم نشان ندهند از کتب دو هزار
در خیال دنیز رنه نیکو تصانیف دارد میگفت
که چون تکاله خوانان مشکل ترین جمیع تصانیف
سرودن است رباب بین امرتی را خوب
مینواخت خیال تام سازی اختراع کرده ع
شکل داخل تشت است دو سازنده خوب
از شاگردان ایشان باخبر گردیدند عیسی که در آن

سازنده

ساز دیده شرط این بود که غیر از شیخ پهلوان

نو اختنه نمیشد ساز نمی‌باید که با اختیار اینکس بار

وشنیده و ساز شنوده به اختیار ساز درین یکصد

در دفعه ساکلی رحلت شد در وطن خویش

تغیر را بحجت البنان سیر شد آثار آنها است

احوال سعادت سوال شنیده شیخ شیر محمد شیخ

درویشی اختیار نموده بود و قول قوالان الله

از اهل دل با شیخ بهاء الدین صحبت داشته

در صغر سن بود که پدرش از رکن سادات باز

در خدمت شیخ نصیر الدین رحمة الله سید

می برد شیخ از جمله عزیزان بود چون خدمت

ایشان بجد و جهد تمام کرد توی خیلی متوجه شد

در آوان شباب او شیخ از دار بعد از رحلت

کشید ندی سیاحت اختیار کرد پس از چند گاه

با ملوک خلط نمی‌ساخت و وقتی که تغیر دیده بود

اصلا تقوی و ورع درو نبود بجز آنکه درد تمام
داشت و اینقدر بسند است جناب شیخ عطار قدس
سره فرماید کو کافر را ودین دین دار را
ذره درد دل عطار را باید و بس الفات شیخ
نصیر الدین رانیز بلی اشرقی عجب روداد درد
عجب نبود که توان کفت از درد سوخته بود هم
مسترف برین معنی بود و احیای طرز سلطان
حسین شرقی رحمه الله نموده عبارت از چه
و خیال خواندن باشد بنوعی خواندی که مزید
بران متصور نیست از چو تکلف و خیال تصانیف
عالی دارد دهر بیت و ترانه هم لیستی اما چند
لطفی ندارد هرچند سلطان شرقی در نغمه
سرودن اعلی که از شیخ مراتب زیاده بود
اما درد که از خواندن شیخ بهیچکس دست میداد
معلوم نیست که در سرود سلطان شرقی بود

در استغنا

در هنگام شروع سرائیدن چند اختراعی کرده بود
هر چند موافق سبکیست شود اما اینقدر رسیده
بود که شرح و بسط راست نماید در پیشه
از استغنا مابین سرتیه نادر نشست ماند شست
میان ذوالنون و نادهی در شیخ شبیر تجدید الهام ازین
توم میکنند میان نیر و شمع و روبیت اختیار
نموده بود اصلا قطعا با اهل دل نمی جوشید
فقرا ایشان را در اکبرآباد دیده بود در هر چند
خواندن هجو او دیگری شنیده نشد چون شان
صاحب نصاب فضائل بود با وجود آنکه
بزرگان این روزگار را خیلی ذوق شنیده بود ازین باب سیم
مردی غافل مانند دی سبو هجوی انواخت که
شنید از او دیگری دیده نشده در مدح شعری دیده
نشده بود در مدح عمر الی شنیده در ریعان
شباب روزگار بسر آمد از عنفوان الجنب

در اکبرآباد این بیت حسب حال ایشان شد

بیت چون خریداری نمی‌بینیم ما در روزگار

گوهرها از کساد آخر نمودن سرمه ور لعلخان

کلانوت کمن همه یمان خطاب خود دانسته

بود که در صحبت میان تانسین رسید پسند نموده

تربیت او را حواله بیلاس خان پور خود نمودند

وصیبه بلاس خان را باد نسبت کردند بیش بلاس خان

ترقی عظیم از نغمه سرائی نموده وخود را شاگرد بیلاس خان

میگرفت الغرض گویند بالادستی بود در میان

ما بین تانسین و نور در گذشت حکما نغمه کبرای

خطاب بعد از میان تانسین مثل او مصنفی

نشد از دیر یکانه بود و هر بدی در شتر بند

بمیان تانسین نشنوانده بود میان خیلی پسند

نموده گفتند اگر عمر من وفا کرد در تصنیف شخ بعد

از من او بسیت و پنجصد سال عمر رساند

در دور بند

که دو رنیلی سپهر بسر آمد سعری خان نارهی
از شاگردان میان بلاس خان با سلطان
شجاع می بود که بما در هنگام فرو رفت
کرسش از هشتاد گذشته باشد تصانیف
نیک دارد میر صالح قوال گوینده با لادت
بود در دهلی وطن خویش اغلب که از نود
گذشته بود که روزگارش بسر شد سرخان
نوهار گوینده ولی از خیر بود در سن مابین
پنجاه و شصت در گذشت لکن بسبب خط
نانک افضل نام خود را از شاعر نابیک
بسو بر گرفتی لقدر شکسته خواننده بود
را به بهیچ اندر دست خود در حلم مارک از فراز
همیشه زود در گشمیرش مابین پنجاه و شصت در گذ
تصانیفش بدیت شیخ کمال شاگرد رشید
میان ذوالوقت تا حال که گذشته باشد تعبید

حیات بوضع سپاهگری بسر می برد خندی با
تغیر بود در نغمه سرائی سستنی بخت خان لکراتی
کلانوت نقیر او را دیده بود اما شنیده بلکن
یاران نغمه سنج خیلی تعریف او میثمودند از شاگردان
بلاس خان است بستی نام کلانونی از
شاگردان او را شنیده بودم خوب بود از بن
پاس نغمه خوانی او کردم در سن ما بین بنجاه
و شصت در گذشت رنگ خان کلانوت
بالادست بود از قدیمان صاحب قران ثانی
اسم با مسمی باندک سرودن او سرود صورت
می بست در سن ما بین هشتاد بود روزگار
سپری شد با فقرا سر نیاز داشت اکثر بخدمت
فقرای باب الله میرسید گوبندهای زمان
عرش آشیانی را دیده بود خوشحال خان پور لعل خان
خطاب یافته امروز که سنه است مثل او در

کلانتویان نسبت دارد از سنبهل دیسالن قی
دارا دکیتی تخدیوا نسبت کمال او توجه تمام
غلام محی الدین وفی از اکابرزاده‌هاست چند بیت
کوشرک سپاهیگری نموده بوضع درویشی بسر
می برد تا ست حال در قید حیات لقب نیفات
نیک دارد بزرگان از عمال او غافل او را نیز
شعری تمام از ایشان
گفتم یکی بیت
گر نفورم ز تو من گفته ز تو نیز من گفتنم بهتر
شنفتم
سرادخان دهلوی گوینده خوبی بود شمائل
نیک دارد وطنش فتحپور همان جهت
ناهم آنجا فرو رفت گلشن خان کلانتوت سلطان
شجاع از صاحب قران ثانی التماس نموده
گرفته بعضی تصانیفش خوب است در بنگاله
برد در علم مارکت دستی داشت ولی دهلوی
گوینده خوبی بود در سن مابین هشتاد و نود در

اکبرآباد فوت سالم چند اگر گوینده خوبی بود
بعضی تصانیفاتش نیکوست شیخ سعدالله
لاهوری بقدر طالب علمی استعداد دارد گوینده بود و
هنوز در قید حیات است با فقیر میگفت اندیشه تجرد
دارد چون اکنون بسیار پیر شده و ... از
گذشته بنابران قصد عظیم در ... از او
محمد باقی مشغلت تصانیف نیک دارد آخر
در قید حیات اما از همه تریاک خوردن ...
درجه او در او با تمام عمرش از پنجاه گذشته بیچاره
برادر شیخ محمد است گوینده خوبی بود بعضی
تصانیفش هم دارد است چندی بار افشم بود
از علت ... در دار الخلافه در سن پنجاه
پنجاه و شش ... از دار ... رخت کشید باز ...
نوبهاوری ... خوبی بود در سن ...
چهل و پنجاه ... گذشت او را قوال گوینده خوبی

بود در سن مابین پنجاه و شصت در گذشت

پسر جوان شاگرد رشید شیخ شبیر محمد است بعض

حال در قید حیات و شعر از خویش ... پیدا ...

دارند گر بطبع ... باد ... راجم ... او ...

وی یگانه بود در سن مابین پنجاه و شصت

درگذشت ... از دیوان یگانه

گوینده خوبی بود از همه ... سن ... در ...

او ... تمام راه یافت شعر ...

در اکبرآباد بستر ... شد ...

جسم ... تصانیف ... دارد

بقدر از علوم بارک و اقف ... بود ...

حیات مستمر شده است کسب ... و ...

تصانیف معتبر دارد در وطن خویش کهلواره

باشد مابین هشتاد و نود او نگارش سرا ...

... سنگ پور راجه او زافرزان ... راجم

مرزبان کوکب بود دولت افزون خطاب علیم
میر خسرو رحمة الله علیه سلطان شرقی مغفور
دارد تا حال در قید حیات و فنون ادا
گاه گاه خوش میکند ابیات یکمال بطبع رسا
از خود تصنیف نای با مزه می بندد خیال و ترانه
میر عماد از ساداتست هرات اصل پدرش ا
اینجا آمده بود تصنیف نیک دارد تا حال
در قید حیات جمیر سیمین و پسرش سو
هر دو کلانوت خوبی بودند پدر کلانوتان زمان
عرش آستانی را دیده بود قریب بهشتاد سال
عمر رسانیده بود گرای سفر عقبی کرد پسر چهل سال
عمر رسانده بود که دندانها باد داد بعد از چند سال
خود نیز فرو رفت اغلب که عمرش به پنجاه رسیده
بود سید خان از نبیره سبحان خان علیه الرحمة
است مسمی شده تا حال در قید حیات گشت زاید

نی خواند

نمی خواند و هرجت خواندن کار اوست در علم
سیر و شعر و موسیقی دارد استعد طبیب بود و تخلص و طنش
جهاز سه نام برگنه از توابع دار الخلافه در دوران
بسیار خوب بود صخره مطلق شد است در سن
مابین چهل و پنجاه در اکبر آباد در روزگار سیرش
سندر کمین از دین بیگانه تصانیف خوب دارد
در نغمه سرائی بد نبود در سن مابین سی و چهل
در سن پنج تا حال اسفله در قید
حیات است و کبیتی خدیو کمال او متوجه چند
در خدمت عرش آستانی همه بود روزگار خود
بود و پدرش در خدمت جنت مکانی می کرد
و او در روزگار حضرت اعلی حضرت حق تعالی عمر طبیعی
بخشد که وقت فقرا خوش دارد با نیز پدر نیکی
سازنده بالادست بود از عمر باده بیمائی بسیار
کرده جان را بر دی در باغ جنت مکان پیش کلانو

ازان تاریخ که حضرت
نور الدین محمد جهانگیر
پادشاه شده تا
شده اند به ...
[illegible]
۲۱

شاگرد رشید بهادر است در رباب نواخته

حال در قید حیات شد بو عالم بحال او متوجه ذات الله

که دبیر هم از صاحب ربابی دهلی از متوطنان کوه

بود در رباب نوازی مثل با شیر بود که در دار

الخلافه روزگارش بسر آمد عمرش تا به پنجاه

و شصت مرد نیک رای خطاب کرده نام

از دین بیگانه است بقدر علم بارک امید

کشور شد بو بحال او متوجه تا حال در قید حیات

است در ساز نوازی عمر آمد از آن فیروز

دهلی کیهاد جی لی عیب بود در لاهور بیرا

پنجاه و شصت عمر رسانده در گذشت طاهر

نواز دهلی مثل او کسی نشنیده و در سن تا بیش

شصت و هفتاد از دار رخت بر بست

اله داد دهلی سارنگی نواز از هر در گذرانده

بود که از دنیا رفت دو ابر جا لنده است هیچ

شبیر ۱۵

شنیده شد در سن مابین پنجاه و شصت درگذشت

در سن خطاط محمد ناصر سه تار را هم می نوازد

هنوز در قید حیات است. شوقی طنبور نوازی

بود کسی مثل او نشنیده شد. نغمات هندی را

هم در دامی نواخت در کشمیر مرد تا اینجا از او

زرشنا گردان رشید شوقی بود در سن مابین چهل

و پنجاه درگذشت. ابوالوفا بود تا خان

سفره چی طنبور را نیک می نواخت سنش به شصت

رسیده بود که در دارالخلافه از کارش پیر

شده. سعید داش کمانچه چی اردبیلی یگانه از

سازندهای زمان عرش آشیانی مانده بود

یا میان ناسین نواخته الحال که تغییر دیده از کم

کمی سن از نواختن مانده بود قریب به صد

سال عمر رسانده مرد یک سرنا نواز از بیابانه

در زمان قران ثانی بود در جوانی مرده ناکام

[illegible]

تحریر نام او در خاطر نبود و یک سازنده بی قرینه

از سرنا با مهرمن پور صاحب قران ثانی بود

اسم او هم از خاطر رفته و دیگر سازنده و گوینده

خواهند بود که تغییر نداده در حضور قران ثانی

و گیتی خدیو نیامده اند آنچه بحضور بادشاه

ما رسیدند جمعی که از احوال آنها کسی از اهل

دول واقف بود در رقم با ایشان صحبت

داشته من و عن نوشته شده مقدمه تا لکه

عبارت از ضرب است نوشتن چون

بطول می کشد هر که خواهد از باستانی تا اینجا

مطلب حاصل نماید در سر اشنا هنگامی که خاطر

مقدس آقای موروثی بموجب صد تقصیر

بگفته ارباب غرض که دشمن بادشاه قلی

می باشد از رقم متغیر شده اخوکه همیشه

مطمح نظر گوشه اثر و اداست و چند مرتبه

احبار

اجازت خواسته بود و حکم نمیشد و مدار نوکری
فقیر بر عنایت بود دست از کسب و وضع سپاه بر
نموده ملوث کلی نوشته خرسند شده باکی
طالب شکسته و مدان طمع کرده در سرهند شد و
شد و پیش نهاد خاطر حسین بود
حضرت
از انجا ده شد در سموان مردم رفتن نزد کوی
دوست ندارد شکون مردم بر کرد کرد خوشی
بسر بر تمام عمر چون آسیا زد ایره خود
برون مرد خرسند نشسته بود که شروع در
نوشتن این نسخه کرد چنانچه با تا آخر دریافت
و بموجب حدوث امور که بر قوم مبارک رود در
تعویق افتاده بود و در اسنه احکم طلب از پیشگاه
خلافت رسید عدول نمودن در آیین خانه
زادی محض کفر و کفر محض است سر را قدم
ساخته بدار الخلافه شتافت عفا یافت

کیتی خدیو دران وضع نگذاشت درهمین
اثنا چالش رایات عالیات بسیر گلگشت
کشمیر دلپذیر اتفاق افتاد خدیوی خود را از
راه کمال عنایت همراه رکاب ظفر انتساب
حکم شد هر چند بغیر از اهل خدمت کسی را
همراه میگیرند خدمت خدیو عالم را بهمین
سرمایهٔ سعادت داشته بجود دعا هائی
در روزی خود همراه گشت لیکن چون راه کشمیر
راهیست که برای تنگی آن گفته اند
رهی باریکتر از موی چینی برای ره
روان چون موی چینی ناچار از لاهور
اجازت خواسته پیشتر بکشمیر رسید و چون
رایات عالیات بدو منزلی آن شهر نزول
اجلال فرمود اقبال اساس استقبال کرد از راه
کمال ذره پروری آخر روز که منجمان دقیقه

رشیم

رسش سعادت ملازمت فدوی بالی ربا مقرر

نموده بودند بموجب حکم امر عالی بدان بخشش

مسعود بکوزنش ... تشریف نفاذ

یافت جمیع بندها و فدوی دولت بار

والا در راه کشمیر آخر روز خاص دعا و تسلیمات

حکم میشود ظلوا آسا ملازم رکاب سعادت

انتساب داخل شهر شد ولیکن ... گاه

بهشت روی زمین که عبارت از کشمیر

باشد ... آن گوید هر

سوختنه جانی که بکشمیر درآید گر مرغ کباب

که با بال و پر آید کرده روانه هندوستان

فردوس نشان شدند چون موسم ... نزدیک

رسید و خدمت صوبه داری اینجا با حضور مقرر

شد هر چند همیشه خاطر خواهان است که هرگز از

حضور پرنور جدا نشود در هر صورت که باشد

الحق هیچ عبادتی بدین نمیرسد که کسی خدمت
بنفس پادشاه صورت و معنی بجلوه نماید
نماید اگر بایزید و جنید می بودند غاشیه برداری
پادشاه مرا اجله عبادت می دانستند
اغراق سخن در صفت پاس معاد می نیست که بکلیه
بخوشی استراحت میکرده باشند همیشه در
و طاعات مشغولند برتاج فرق شده
استغنیها بر تخت کشیده از بعضیها و شعرای
از اوقات گرامی که بکار ملک و مال میگذرد
دران نیز دست بکار و دل بایار است با
وجود چندین بار سلطنت و شغل امور جهان
داری در سن چهل و دو ساله که شروع حفظ
قرآن مجید و فرقان حمید نموده در سنه
جلوس سعادت مانوس که مطابق سنه
هجری باشد و سنین عمر گرامی بچهل و شش

رسیده از حفظ با تجوید فارغ شده پس کدام
سعادت زیاده برین است که می باشد
که کسی هر روز جمال جهان آرای ایشان صاحب
دریا بشاه محمود روانی خود را شکر داد اما از حکم عدول
نمودن و خاطر مقدس را بر خود گران ساختن
شد و از آئین مسلمانی و بندگی دانسته بهره
امر شده قبول نمود هنگام رخصت خلعت
خاصه و اسپ خاصه با ساز طلا و فیل از فیلان
خاصه عنایت کرده رخصت فرمودند با دل
بریان و چشم گریان بکشمیر رسیده در نسق این
ملک کوشیده و استراحت را در عدم استقرا
انگاشته بسیاقهای شاقه اختیار نمود
مثل مشهور دارد که در نیت اصلا نکند
اندیشه تسخیر هیچ پادشاهی بکشمیر از ملک
نرسیده حتی ذوالقرنین دشواری راه

بسر راه که غازیان اسلام چند جا نردبان
گذاشته عبور نمودند و پای هر که لغزیده افتاد
به عالی رتبهٔ شهادت برآمد بعد ازین آیین تا
روز جنگ کنان بدان سرزمین رسیدند
و هر که بخاک پیش آمد از گرداب فنا بر نیامد
و محض از راه عنایت حق و طویت خیر بو خدا
شناسان این ملک فتح شد و قریب
بسه هزار کس از ذکور و اناث بشرف اسلام
مشرف شدند و چون برآتش سیلاب سپاهیم
عساکر ظفر مآثر نصب گردید آرزوی آب کم
بدان تندی جهان نوردان عالمستان
شد هندو عرض دو تفنگ انداز از پای
تا آن سر همه جا عمیق و کان سنگ نشیب
درین دریا بهم رسید یکی از کافران بود غارها
نصرت انجام نخواستند که بر سنا جهانشم

بهنگام

نهنگ آسا در بحر زخار در آمده بکنار رسیده بکنه دریند
توفیق رفیق آن جماعت شده دروسای آنها
آمده نزد حضرت اسلام مشرف شدند
آنها مطیع شده رفته تمام مردم خود را ملقین
کلمه طیبه نمودند خاطر از آن جا فراهم آورده
معاودت نمود و جمعی را تعیین کرد که رفته کیفیت
گردن کشان دیو سیرتان آدم صورت
کوهیان حبیکاره نموده تیزال وکاشیال و
متوح ودو شیال نمود و مرحاده شده راه و نال
بر دارلی آورده جمعی از تفنگچیان مرا تعیین نمود
بسرکردگی مرادخان زمین دار تبت خورد که
رفته تنبیه بلکه کلست و ترشال نماید مراد خان
چست و چالاک در آمده آن مرز و بوم را از
لوث وجود ایشان کفار نابکار پاک کرد
مرزبان آنجا را دستگیر نمود و حاکم ترشال گریخته

بوالی کاشغر شاه بردابن دو ملک نیز بحیطهٔ تسخیر در
آمده ضمیمهٔ ممالک محروسه شد و در فصل شتا در
ماه برای سیر دلپذیر صوبه دلنشین کشمیر جنت نظیر مانده
در همین شد سرما بعروج رفته از آنجا بعزم
قدرسی آستان راهی شد در شدت بارش
برف از کوتل مشکل عبور نموده در دربار الخلافه
به آستانبوسی مفتخر و مباهی گشت و پیش از
آنکه راه سرحدها از برف واشود اجازت معاودت
شد هنگام رخصت اسب خاصه با ساز طلا و
خلعت خاصه مرحمت شد باز بکشمیر جنت نظیر
در عین خوبیها که بهار باشد رسید و این بیت
غیر از کشمیر جای دیگر مناسب نمی‌نماید
اگر فردوس بر روی زمین است همین است و
همین است و همین است و در آن بهشت
بندوبست ملکی توقف نموده بالا قهها و سرحد

راود بر

راه دیدار از جدا گونه پدید · آنکه از ذوق

جان رفته بهوش کو کشیدش فرشها و نقش

بروشش در ریگ و جو زمین جهد بری قسم

گل ز نگار رنگ خوش بو گل زمین اینجا

سخن دارد و هیچ آورده در حدیث القرآن

قسم جاها ندیده و نشنیده کس جز از فقرا از دیار

غرب و عراق عجم و در اصطلاح و ما بین النهر

بیتو بود نه بهم شفق و المعنی گفتند که

هیچ دیارهای دردهای این جنس بالا فهمیده

و شنیده با عرب بفیروز پیوست که اگر

بهشت بر آسمان است بالای آنجا است

و اگر بر روی زمین است همین است و اگر در

زیر زمین است زیر زمین زمین است همی

خواست لحنی از حقیقت آن منازل نوشته

آنا چه کنند · سخن از بس که رنگین بود

ناطق به ستم خامه را شاخ حنا کرد. اگر قلم قاصر

ماند البته شمه از بسیار مرقوم میکردید. چون پایه

تمکین سامعه در تماشای شیشه آن کوه آسمان شکوه

رسید قلم شد. در آخر بیت شعر ما را آنجا که آتش نشانی

عبارت از آن است بهره سکندرانه شوریده

دست از این مقوله باز داشته بمدعا میگراید. چون

هرچه در سرنامه نوشته شده بود بعضی از یاران گرفته

تمام مجموعه را دارند آن نسخه را که نشنیده چهار کوهت که

صورت اتمام یافته محروم باشند لهذا فقیر هم

می آرد چنانچه در عوض دوسه سال این رساله را نقل

نموده دیده شد حسب الضرور با وجود عدم فرصت

و بیدماغی میدهم ... دارد عشق

ترک اندام نکند از فکر ما دارد عشق کو نازد

بخود از دختری لیلی حسن که مقبولی مجنون پسری

دارد عشق در تابستان که سنه ۱۲۷۶ اوسال

ایلان بیک

ایشان حل باشد و بهمین رسوم شد [illegible] در تمام
این شود و چون امروز از لغز الغور [illegible]
در خطه نام نامی دارم [illegible] این پادشاه عالم گیر
عالم بخش نباشد انشاء الله الموفق اگر حیات [illegible]
کرد از نظر کیمیا اثر بگذرانند اگر مقبول پادشاه [illegible]
مجلس بهشت صیقل فردوس مشاکل افتد شوقی که امید
و شاید بنام این پادشاه دین و دنیا [illegible]
خواهم بخشید اکنون هر کس از دوستان از این رساله
تا تمام نوشته باشد و کسی در نظر صاحب نظری
که در آید اشراف [illegible] این رساله هم است
در تعبیر [illegible] نغمه هندی [illegible] فارسی کار داده ساز [illegible]
[illegible] دست میتوان [illegible] نغمات [illegible] چندان
فهمد از مقامات پارسی [illegible] هر چه [illegible]
امد از سازها و گویندها و جمعی که دست [illegible] علم
دارند تمام آن نغمات بر سیده تا حال [illegible]

بنغمات هندی موافقت کرد آنرا مشخص نموده
نوشته شد هر چه بعد ازین تحقیق خواهد کرد انشاء الله
تعالی خواهد نوشت نغمات فارسی که با هندی
موافقت دارد بدین تفصیل عراق و کهنایک
یکدست مخالف با رام کلی موافق لیکن با کلیان
قریب عشیران و بعضی خیلی نزدیک
دوگاه و سه گاه [illegible] اقرب نوا و سارنگ
بسیار قریب راست را با بست نسبت
براست عربان و پوریا و هنا سری با هم بسیار
نزدیک مجاور است و نغمه که در آن بروه میخوانند
و بالفعل زبان زد روزگار است بروا و بعضی شهری
گویند خیلی قریب شهناز را با سیرآک که اهل
پنجاب می سرایند یکگونه مناسبت مغلوب
و بستنه با هم نزدیک جمعی که از عراق و خراسان
و ماوراء النهر بهندوستان رسیدند در نغمه فهم و ساز نوازی

دکویند

و گویند که وقوف اصول به از ذوالفقار خان
مان لولو و ذوالفقار خان شاه عباس صفوی
دیده شد امید از مطالعه کنندگان آن
که در حیات و ممات بعد از آن که محظوظ
شده باشند از این رساله به فاتحه یاد آورد
باشند بیت
از آن بهتر نیست که فراموش از او
بهتر نیست والسلام علی من اتبع الهدی
در سنه ۱۰۷ ... وقتی که از سرکار خلافت شد
... داری کشمیر جنت نظیر بنام ...
... اتمام یافت بعنایت ...
حضرت حق جل و
علا ...



بخط احقر دل
محمد فاضل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]